

نقد و بررسی دکترین صدور انقلاب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸-۱۳۶۳)

محمدرضا رشید کردستانی*

علیرضا ازغندی**

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

موضوع این مقاله، بررسی دکترین صدور انقلاب اسلامی آیت‌الله [امام] خمینی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از مقطع اشغال سفارت آمریکا تا پایان تحولات مربوط به عملیات رمضان و خیبر در جنگ ایران و عراق و نقد این دکترین برپایه رویکرد سازه‌انگارانۀ *الکساندر ونت* در کتاب «نظریهٔ

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات، و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، (Reza.kordestani@yahoo.com)

** (نویسنده مسئول) استاد علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، (alirezaazghandi@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۸/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱۸۸-۱۴۳

اجتماعی سیاست بین‌الملل» است.

پرسش‌های مقاله، معطوف به چیستی صدور انقلاب به‌مثابه یک دکترین و چگونگی برسازی هویت سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات عمده سیاست خارجی در مقطع زمانی مورد اشاره است. به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و فراهم کردن استدلال‌های لازم، نخست پیشینه موضوع پژوهش را بررسی و سپس، مفاهیم اصلی برگرفته از نظریه ونت را در چارچوب یک مدل نظری، گردآوری کرده‌ایم. سپس، داده‌های پژوهش براساس همین مدل، گردآوری و نقد شده‌اند. در این فرایند، در طول مقاله به دو نکته جدید توجه کرده‌ایم: نخست اینکه، دکترین صدور انقلاب، به مقطع خاصی از تاریخ انقلاب اسلامی مربوط بوده و در مقاطع بعدی، پایان یافته به‌شمار می‌آید، و دوم اینکه، دکترین‌ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، بیشتر توجیه‌کننده اقدامات پیشین هستند، نه راهنمای اقدامات بعدی.

واژگان کلیدی: دکترین صدور انقلاب اسلامی، هویت سیاست خارجی، سازه‌نگاری، رابطه نظریه-تاریخ، سیاست خارجی جمهوری اسلامی

مقدمه

در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از مفهوم «نظریه^۱» برداشت گسترده‌ای شده است و «چارچوب‌های مفهومی^۲»، «راهبردها^۳»، «آموزه‌ها^۴»، «طرح‌ها^۵» و حتی «دیدگاه‌ها^۶» را نیز دربر می‌گیرد (نک: پیشینه پژوهش). تمام این موارد، از چارچوب‌های متعارف یک «نظریه علمی» برخوردار نیستند، ولی به سبب پیگیری آن‌ها توسط مراجع علمی یا سیاسی، استناد و ارجاع پیوسته به آن‌ها توسط نخبگان ابزاری و فکری، و ایجاد چالش‌های نظری و برخاستن امواج فکری درباره موضوع‌های مورد بحث این دیدگاه‌ها، متمایز شده و در زمره مسائل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گیرند.

گاهی برای آسان‌سازی تدوین و معرفی این دیدگاه‌ها، از مفهوم «گفتمان^۷» نیز استفاده می‌شود؛ بدون اینکه به الزامات نظریه گفتمان، پایبندی جدی‌ای وجود داشته باشد.

اطلاق «نظریه»، «تز»، «دکترین»، و... به «صدور انقلاب» نیز از چنین منطقی پیروی می‌کند و با توجه به کاربرد گزاره‌های اصلی این نظریه در بازه زمانی محدود از اشغال سفارت امریکا در تهران در سال ۱۳۵۸ تا عملیات رمضان در جنگ با

1. Theory
2. Conceptual framework
3. Strategies
4. Doctrines
5. Scheme
6. Opinions
7. Discourse

عراق— و ناظر به حوزه‌های مکانی مشخص به‌ویژه جهان اسلام— کاربرد مفهوم دکترین برای آن، مطلوب‌تر به نظر می‌رسد.

دکترین «حفظ‌ام‌القرای» محمدجواد لاریجانی در سال ۱۳۶۳، دیدگاه «حوزه تمدن ایرانی» چنگیز پهلوان در سال ۱۳۷۱، دیدگاه «تجددگرای سیاست خارجی» مراد تقوی در سال ۱۳۷۵، و ایده «گفت‌وگوی تمدن‌های» محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ در قالب همین نظریه‌ها قرار می‌گیرند.

پرسش‌های اصلی این مقاله عبارتند از:

۱. در مقطع اشغال سفارت آمریکا، دکترین صدور انقلاب آیت‌الله [امام] خمینی «چیست» و گزاره‌های اصلی آن چه مواردی هستند؟
 ۲. رویداد^۱ عدم پیروزی ایران در عملیات رمضان، «چگونه» ماهیت دکترین صدور انقلاب را برسازی می‌کند؟
- در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه‌های پژوهش به‌ترتیب زیر در نظر گرفته شده‌اند:

۱. دکترین صدور انقلاب اسلامی در مقطع اشغال سفارت آمریکا، برپایه تلاش برای شناسایی و تمایز ایران به‌عنوان یک «هویت انقلابی» برسازی شده است؛
۲. عدم پیروزی ایران در عملیات رمضان و تحولات بعدی آن، سبب تغییر در سلسله‌مراتب هویتی دکترین صدور به‌منظور نزدیک شدن به یک «هویت جمعی» شده است.

پرسش‌های پژوهش از جنس پرسش‌های ریخت‌شناسانه و تبیین‌های مبتنی‌بر چگونگی هستند؛ از این رو، پژوهش حاضر، مبتنی‌بر رویکرد تفسیری و به‌طور خاص، سازه‌نگارانه خواهد بود.

برای فهم دکترین صدور انقلاب، زمینه تاریخی منطقه‌ای و بین‌المللی آن را در دوران اوج این دکترین (سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۳) بررسی خواهیم کرد. دیدگاه‌های اصلی شکل‌دهنده و نظریه‌پردازانی که در راستای تکمیل نظریه به‌زعم خود گام برداشته‌اند نیز بررسی خواهند شد. سپس، مفروض‌ها و گزاره‌های اصلی نظریه

استخراج و تصریح شده و مفاهیم اصلی به‌کاررفته در آن، معرفی خواهند شد و قابلیت‌های آن، به‌لحاظ ظرفیت‌سازی و ابزارسازی، سازواری و انطباق‌گرایی، اعتبارسازی، قدرت تبیین و پیش‌بینی، و قابلیت پایایی و روایی، واکاوی خواهد شد. در بخش دوم، کاربرد این نظریه در مورد رویداد اشغال سفارت امریکا و نیز پذیرش بیانیه الجزایر به‌عنوان ثمره عینی واکنش نظام بین‌المللی، ارزیابی خواهد شد تا از این طریق، رابطه نظریه-تاریخ در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جایگاه نظریه‌هایی همچون صدور انقلاب در آن، روشن شود. تدابیر مورداستفاده در این بخش، مبتنی بر رویکردی تحلیلی و تجربی بوده و تکمیل‌کننده روش مطالعه موضوع پژوهش خواهند بود.

مسئله اساسی موردتوجه در این مقاله، نحوه برسازای هویت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و بررسی بازتاب آن در دکتترین صدور انقلاب است. افزون‌براین، رابطه بین تاریخ و نظریه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اهمیت زیادی دارد. به‌طور معمول، این رابطه دوجانبه و متقابل فرض می‌شود، ولی آیا تجربه خاص نظریه‌پردازی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز این‌گونه است یا یکی از این دو، نقش تعیین‌کننده‌تری دارند و اگر این‌گونه است، چرا؟ و آن‌گاه تأثیر این تعیین‌کنندگی بر ماهیت نظریه‌پردازی سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران چه خواهد بود؟

اهمیت پژوهش در صورت دستیابی به اهدافش، فراهم کردن فضایی برای تدقیق در گفتمان‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تفکیک دیدگاه‌ها، مؤلفه‌ها، و نظریه‌های اصلی شکل‌دهنده آن‌ها است.

۱. پیشینه پژوهش

نظریه‌پردازی درباره ماهیت سیاست خارجی ایران، با بروز مسائل سیاسی داخلی و بین‌المللی فراروی رهبران نظام انقلابی، به‌ویژه با بروز رقابت بین جناح‌های میانه‌رو و تندرو شورای انقلاب، آغاز شد و دامنه آن با اشغال سفارت امریکا و آغاز جنگ با عراق، گسترش پیدا کرد.

نظریه‌های موجود درباره سیاست خارجی، کمتر ماهیت علمی و دانشگاهی

داشته و بیشتر بیان دیدگاه‌های دست‌اندرکاران به‌گونه‌ای انباشتی-تدریجی بوده است که پژوهشگران، آن را صورت‌بندی و بررسی کرده‌اند.

یکی از عمده‌ترین روش‌های بررسی دکترین صدور انقلاب، استفاده از چارچوب نظریه «تحلیل گفتمان»^۱ است؛ به‌عنوان نمونه، ازغندی این نظریه را در قالب عنوان «گفتمان آرمان‌گرایی انقلابی» بررسی و آن را بر مبنای اثرگذاری تحولات تاریخی ارزیابی کرده است (ازغندی، ۱۳۸۱؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۴).

تاجیک به‌گونه‌ای دقیق‌تر درباره گفتمان آرمان‌گرا صحبت می‌کند. او به پدافندی بودن ماهیت گفتمان‌ها اشاره می‌کند و بر نقش ستیز جناحی در شکل‌گیری آن‌ها و نامشخص بودن مرز بین گفتمان‌ها تأکید دارد (تاجیک، ۱۳۸۳).

دهقانی فیروزآبادی، در نقطه مقابل ازغندی و تاجیک، گفتمان‌های سیاست خارجی، از جمله گفتمان آرمان‌گرا را عامل مؤثر بر شکل‌گیری تحولات تاریخی سیاست خارجی ایران می‌داند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۴).

همه نویسندگان یادشده، سیاست خارجی ایران را از منظر رابطه بین یک دولت ملی با نظام بین‌المللی بررسی کرده‌اند، اما کچویان در اثر خود، گرچه رویکرد گفتمانی را حفظ کرده است، اما برای ایران شأن تمدنی قائل شده و حتی آن را در جایگاه آنتی‌تز تمدن غربی می‌نشانند (کچویان، ۱۳۸۴).

ادیب‌زاده با ذکر خرده‌گفتمان آرمان‌گرایی ارزش‌محور سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷)، و متقی و پوستین‌چی با نام بردن از دو گفتمان «عدم تعهد رادیکال» و «حفظ‌محور» برای بیان تحولات سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ و دوران جنگ تحمیلی (متقی و پوستین‌چی، ۱۳۹۰) همسو با جریان غالب نظریه‌پردازی سیاست خارجی، در زمره طرفداران استفاده از نظریه گفتمان قرار می‌گیرند.

نویسندگان دیگری نیز بدون اتکا به نظریه گفتمان، سیاست خارجی ایران را تنها در قالب دوره‌های تاریخی صورت‌بندی و نام‌گذاری کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، بخشایشی اردستانی، سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ را دوران رادیکالیسم می‌نامد (بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۵). روح‌الله رضوانی، سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ را سال‌های

«رویارویی آرمان‌گرایانه» می‌داند (رمضانی، ۱۳۸۰) و ایزدی، فارغ از دوره‌های تاریخی، به چهار دسته نظریه سیاست خارجی اشاره می‌کند که اندیشه صدور انقلاب، در چارچوب یکی از این نظریه‌ها (انجام تکالیف الهی بدون توجه به پیامدهای بلندمدت آن) قرار می‌گیرد (ایزدی، ۱۳۷۷).

از بررسی مجموعه این دیدگاه‌ها چنین برمی‌آید که نحوه استفاده از رهیافت گفتمانی به صورت حداقلی و تنها در حد نام بردن از واژه «گفتمان» بوده و کمتر به ظرفیت‌های نظریه تحلیل گفتمان توجه شده است. در واقع، نویسندگان، بیشتر برای یکپارچه کردن دیدگاه‌های متفاوتی که در یک دوره تاریخی خاص مطرح شده است و برای رهایی از تناقض‌های بین آن‌ها، از مفهوم گفتمان بهره برده‌اند. از رویکرد گفتمانی به گونه‌ای مکانیکی و انعطاف‌ناپذیر استفاده شده، هر گفتمانی به دوره تاریخی خاصی محدود شده است، و هیچ نشانه‌ای از پاره‌های گفتمانی قدیم در گفتمان جدید ملاحظه نمی‌شود. گفتمان‌ها محصول رویدادهایی در نقاط عطف سیاست خارجی ایران در نظر گرفته می‌شوند؛ رویدادهایی مانند اشغال سفارت امریکا، جنگ با عراق، روی کار آمدن هاشمی رفسنجانی یا خاتمی، و...؛ بنابراین، گفتمان‌ها در عمل، متغیر وابسته یک رویداد به‌شمار می‌آیند؛ هر چند ادعای طرفداران این رویکرد به گونه‌ای عکس این نظر باشد. واپسین نکته اینکه، نویسندگان پیش‌گفته، در تشخیص دوره‌های گفتمانی و حتی نام‌گذاری آن‌ها دچار اختلاف نظر هستند و در مواردی، حتی در نام‌گذاری خود نیز بازنگری کرده‌اند (نک: ازغندی، ۱۳۸۱ و مقایسه کنید با ازغندی، ۱۳۹۴).

این آشفتگی نظری، سبب صورت‌بندی‌های متفاوت گفتمانی شده است که همگی از منطق و پشتوانه نظری مشترکی بهره برده‌اند، ولی به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. مرزهای کدر و نامشخص بین حوزه‌های گفتمانی، یکی از ضعف‌های بنیادین تحلیل گفتمان است که اثر خود را بر نوشته‌های موجود باقی گذاشته است. واپسین دسته از منابع موجود درباره نظریه صدور انقلاب، به‌طور مستقیم و فارغ از چارچوب‌های گفتمانی، بر این نظریه تمرکز کرده‌اند. علی‌فلاح‌نژاد، صدور انقلاب اسلامی را یک «سیاست» می‌داند و بر این نظر است که بنیان‌های نظری آن، در اسلام ریشه دارد. او سپس، اختلاف‌های سه جریان سیاسی را درباره اندیشه

صدر، بررسی و آنگاه، دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی [حضرت امام] را درباره آن واکاوی می‌کند. وی ابزار صدور انقلاب را فرهنگی و اقتصادی، و سیر تاریخی صدور را سیری دامنه‌دار و تا دوره ریاست جمهوری خاتمی، ادامه‌دار می‌داند. او در جمع‌بندی بحث خود به این نتیجه می‌رسد که با توجه به شرایط دگرگون‌شده بین‌المللی، لازم است که انقلاب اسلامی، واقع‌گرایی و عمل‌گرایی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد و در مسیر دستیابی به آرمان‌ها، به‌گونه‌ای تدریجی و گام‌به‌گام عمل کند (فلاح‌نژاد، ۱۳۸۴).

دهقانی فیروزآبادی و فیروزه رادفر در اثر مشترک خود، الگوهای صدور انقلاب را بررسی کرده‌اند. ویژگی این نوشته این است که صدور انقلاب را به‌عنوان سیاست «ارادی» انقلاب اسلامی، دارای آثار ممتدی در دوره‌های تاریخی گوناگون زیست انقلاب ارزیابی می‌کند. نویسندگان بر همین مبنا، الگوهای صدور انقلاب را در چهار دوره جنگ، دوران سازندگی، دوران اصلاحات، و دوران اصول‌گرایی (ریاست جمهوری احمدی‌نژاد) متفاوت ارزیابی کرده‌اند، ولی بر تداوم وجود این ایده تأکید دارند. آن‌ها در جمع‌بندی اثر خود با تفکیک بین دو گونه صدور فیزیکی و صدور فرهنگی انقلاب، گونه دوم صدور را موفق‌تر ارزیابی کرده‌اند (دهقانی فیروزآبادی و رادفر، ۱۳۸۹).

حشمت‌زاده، مسئله صدور انقلاب اسلامی را از زاویه تأثیر آن بر کشورهای اسلامی مطالعه کرده و بر این نظر است که مقوله صدور، امری طبیعی و همچنین، برنامه‌ریزی شده بوده است. نویسنده در کتاب خود با تفکیک مناطق تأثیرپذیرفته از انقلاب، و سطوح و انواع تأثیرات آن، بسیاری از جنبش‌های اسلامی معاصر را تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران ارزیابی می‌کند. او در جمع‌بندی بحث خود، فهرستی از نهادها و ابزارهای اثرگذاری انقلاب اسلامی ارائه کرده است (حشمت‌زاده، ۱۳۸۵).

دسته اخیر منابع موردبررسی، همگی در این نقطه اشتراک دارند که صدور انقلاب را نه یک دکترین و اندیشه سیاسی، بلکه مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها در نظر می‌گیرند که حاصل تجربه‌های عملی انقلابیون در دوره حاکمیت خود، پس از پیروزی انقلاب در ایران، بوده است. در واقع، نظریه صدور از درون کشاکش‌های عملی حاکمیت با نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بیرون کشیده می‌شود. به بیان

ساده‌تر، این عمل سیاست خارجی است که صورت‌بندی نظری شده و به‌عنوان یک الگو، سیاست، یا تز نمایانده می‌شود.

نویسندگان و صاحب‌نظران خارجی یا ساکن خارج از کشور، همه به مسئله صدور انقلاب از زاویه‌های گوناگونی نگریسته‌اند. فرد هالیدی، انزوای ایران را نتیجه اعمال سیاست صدور انقلاب می‌داند و دلایل آن را در چهار مورد احساس تهدید ایران از حضور قدرت‌های بزرگ در منطقه، سیاست دوگانه خارجی-روابط دیپلماتیک با دسته‌ای از کشورها در کنار حمایت از اپوزیسیون در برخی دیگر از کشورها، جناح‌بندی‌های داخلی حاکمیت و تصورات نادرست رهبران درباره موضوع‌های سیاست خارجی، خلاصه می‌کند (هالیدی در: اسپوزیتو و رضانی، ۲۰۰۱: ۱۷۷-۱۷۵). او پیشتر در کتاب مهمی به پدیده انقلاب در روابط بین‌الملل پرداخته است. وی آثار عینی بین‌الملل‌گرایانه آن را مطالعه، و در مورد خاص ایران، به ماهیت دوگانه ضدسرمایه‌داری و اسلامی انقلاب اسلامی اشاره کرده است (هالیدی، ۱۹۹۹: ۱۲۹-۱۲۴).

گری سیک، الگوهای چندگانه سیاست داخلی، سیاست بوروکراتیک، نقش تفکر گروهی، شخصیت، و نظام‌های اعتقادی را درباره تصمیم‌گیری رهبران ایران در بحران گروگان‌گیری، به‌عنوان نتیجه فوری ایده صدور انقلاب، مطالعه کرده است (سیک در: هافتون، ۲۰۰۱: ۲۰۱-۱۶۶).

موسویان و شهید ثالث نیز در چارچوب کلی روابط ایران و آمریکا، بحران گروگان‌گیری را ناشی از بی‌اعتمادی، برداشت‌های نادرست و تحلیل‌های اشتباه در روابط دوجانبه ارزیابی می‌کنند و نتیجه آن را ظهور «روایت دشمن» در اندیشه دو طرف، در مورد یکدیگر می‌دانند (موسویان و ثالث، ۲۰۱۴: ۷۴-۵۳).

برخی از نویسندگان نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برپایه مفروضه‌های واقع‌گرایانه صورت‌بندی کرده و در تحلیل خود درباره مسائل سیاست خارجی جمهوری اسلامی، از مفاهیم این نظریه، همچون نقش دولت، عقل‌گرایی، تلاش برای بقا، و... استفاده کرده‌اند (احتشامی، ۲۰۰۲: ۳۰۹-۲۸۳).

گروه جدیدی از نظریه‌پردازان در سال‌های اخیر، سیاست خارجی ایران را از منظر شاخه‌های مختلف سازه‌انگاری مطالعه کرده‌اند. کریمی‌فرد در مقاله خود،

سیاست خارجی جمهوری اسلامی را برپایه عناصر هویت ملی بررسی کرده است. فرضیه اصلی او این است که خط‌مشی‌های ایران، سمت‌گیری، و رفتارهای سیاست خارجی، تحت تأثیر ایده‌های (انگاره‌های) هویت ملی است (کریمی‌فرد، ۲۰۱۲: ۲۳۹). او در این مقاله، ضمن مطالعه جایگاه هویت در تحلیل سیاست خارجی، عناصر هویت ملی ایرانیان را در قالب ۳ مؤلفه پان‌ایرانیسم، پان‌شیعیسم، و مدرنیسم خلاصه کرده است و ویژگی‌های این رویکرد هویتی را رادیکالیسم، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، و نیروهای مخالف قدرت‌های بزرگ می‌داند (کریمی‌فرد، ۲۰۱۲: ۲۴۰-۲۴۱).

محمدی‌نیا سیاست خارجی ایران را از منظر رویکرد سازه‌انگاران کل‌گرا بررسی کرده و بر این نظر است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی بیشتر براساس ارزش‌های انقلابی و چشم‌اندازهای ایدئولوژیک هدایت می‌شود تا برپایه منطقی دولت‌ملت (محمدی‌نیا، ۲۰۱۱: ۲۷۹).

در مورد هویت سیاست خارجی ایران که از موضوع‌های موردبحث در این مقاله است نیز شمار زیادی از پژوهشگران بحث کرده‌اند و درباره لایه‌های هویتی آن به اجماعی نسبی دست یافته‌اند. هالیدی بر این نظر است که ساخت هویت ایرانیان بر سه پایه اسلام‌گرایی، ایران‌گرایی (ایران پیش از اسلام)، و روابط تاریخی با غرب، استوار است (هالیدی، ۲۰۱۱: ۱).

صالح، هویت ایرانی را در توازن بین ایدئولوژی اسلامی و ناسیونالیستی ارزیابی می‌کند که میراث دوره پیش از اسلام است (صالح، ۲۰۱۳: ۴۵). هاتر، هویت ایرانی را مشتمل بر دو سویه هویت ایران پیش از اسلام و دوران اسلامی می‌داند (هاتر، ۲۰۱۴: ۱۹).

انصاری بیشتر بر طرف‌هایی متمرکز شده است که در مورد هویت بحث کرده‌اند و آن‌ها را در چهار گروه ملی‌گرایان سکولار، ملی‌گرایان مذهبی، چپ‌گرایان، و ملی‌گرایان طرفدار پادشاهی، طبقه‌بندی کرده است که هر یک از آن‌ها دستورکار معینی برای تعریف هویت ایرانی ارائه کرده‌اند (انصاری، ۲۰۱۲: ۲).

مالونی سه لایه اسلام‌گرایی، ضدامپریالیستی، و تمدن ایرانی را تشخیص داده است (مالونی، ۲۰۰۸: ۳-۴).

سه گانه محسن میلانی، در همین مورد، شیعه، ایرانی، و غربی است (میلانی، ۱۹۹۳: ۲۶).

اکبرزاده و باری نیز در مقاله خود، نقش هویت جمعی را در ساخت سیاست خارجی ایران بررسی کرده و سه عنصر کلیدی ایران گرایی، اسلام گرایی، و تشیع را به عنوان متغیرهای اصلی شکل دهنده ایده رهبران سیاسی در حوزه سیاست خارجی شناسایی کرده اند. مقاله آن‌ها نشان می‌دهد که چگونه انتخاب‌های سیاست خارجی ایران بر پایه رابطه آن با هویت جمعی درک و فهمیده می‌شود (اکبرزاده و باری، ۲۰۱۶: ۶۱۴).

روی هم رفته، چنین به نظر می‌رسد که سه گانه اسلام، ایران، و غرب (مدرنیسم) به عنوان لایه‌های هویتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، مورد اجماع بسیاری از نظریه پردازان قرار دارد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

آنچه از بررسی بیشتر آثار مربوط به تحلیل دکترین صدور انقلاب می‌توان دریافت، مطالعه مسئله هویت سیاست خارجی از منظر رویکردهای پسااثبات‌گرایانه، به ویژه «رهیافت گفتمانی»، است.

این رهیافت بر چگونگی تولید و سامان یافتن تمایزها و کنش‌های گفتمانی و انکار نقش هرگونه عامل طبیعی و نیز عنصر و کارگزار اجتماعی از پیش موجود در شکل‌گیری و تعریف هویت‌ها تأکید دارد.

در این چارچوب، فوکو بر وجود «هویت‌های اجتماعی» تأکید دارد. از دیدگاه او، هویت چیزی است که بر سر آن کشاکش درمی‌گیرد و به واسطه آن، طرف‌ها پیش برده می‌شود (جنکینز، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۳).

لاکلاو و موف با وضع واژه «ازجاشدگی» کوشیده‌اند تا لرزش هویت‌ها و گفتمان‌ها را نشان دهند. آن‌ها بر این نظرند که هویت‌ها به دلیل وجود خصومت و وابستگی به غیر، متزلزل هستند (لاکلاو و موف، ۱۹۹۵: ۴۳-۴۱).

کاستی عمده نظریه گفتمان، عدم پذیرش محدودیت‌های مادی و عدم توجه کافی به شرایط محدودکننده گفتمان‌ها است. از دیدگاه ونت، پساتجددگرایان و

از جمله طرفداران رویکرد گفتمانی، ابژه را براساس آنچه به خودی خود هست، یعنی ویژگی جوهری‌اش، تعریف نمی‌کنند، بلکه آن را برپایه رابطه آن در یک ساختار تعریف می‌کنند. به بیان روشن‌تر، «ارجاع به جهان مادی، عملاً کنار گذاشته می‌شود و ما می‌مانیم و «تفاوت» در درون زبان؛ همین و بس!» (ونت، ۱۳۸۴: ۸۱).

هوارث افزون‌بر مورد انتقادی بالا که از آن با عنوان «آرمان‌گرایی» یاد می‌کند، بر نسبی بودن نظریه گفتمان نیز تأکید دارد؛ «نسبی‌گرایی» به این معنا که طرفداران رویکرد گفتمانی، اساساً منکر وجود هرگونه حقیقت زیرین و تغییرناپذیری هستند که بتواند عینی بودن دانش یا باورهای ما را تضمین کند؛ بنابراین، بررسی درستی و نادرستی قضیه‌ها و انتخاب یک گفتمان از میان گفتمان‌های بدیل، دچار پیچیدگی‌های خاصی می‌شود. افزون‌براین، هوارث مسئله «انسداد» را به عنوان یکی دیگر از معضلات نظریه گفتمان برمی‌شمارد. مشکل انسداد در واقع به سیال و پراکنده بودن معنا اشاره دارد که به مفهوم امکان انحلال ساختارها و صورت‌بندی‌های گفتمانی است (هوارث، در: مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۲۱-۱۹۵). در رقابت با رویکرد تحلیل گفتمان، رهیافت سازه‌انگاری، به ویژه قرائت‌های مدرن آن مانند رویکرد الکساندر ونت، راه میانه‌ای بین رویکردهای عقلانی و تفسیری می‌گشاید و قابلیت‌های چشمگیری را در تحلیل مباحث هویتی سیاست خارجی از خود بروز می‌دهد.

ونت در تحلیل شکل‌گیری و تغییر هویت‌ها در چارچوب مناظره ساختار-کارگزار، جانب تعامل بین ساختار-کارگزار را با اولویت قائل شدن برای ساختار، می‌گیرد. او با پذیرش نقش دولت در تحلیل خود، آن را کنار می‌گذارد و به دولت تنها از منظر ویژگی‌هایش می‌نگرد. ویژگی‌های دولت، شامل «هویت»^۱ -کنشگر کیست؟- و «منافع»^۲ -کنش‌گر چه می‌خواهد- می‌شود. در تحلیل رفتار کارگزار-دولت براین اساس، لازم است که هم هویت و هم منافع کنش‌گردولت بررسی و تحلیل شود (ونت، ۱۹۹۲: ۳۹۸).

-
1. Identity
 2. Interest

در مورد ساختارها نیز ونت به سه نوع ساختار^۱ (ساختارهای عینی^۲، ذهنی^۳، و بیناذهنی^۴) و دو سطح ساختار (ساختارهای سطح خرد یا سطح تعامل^۵ و ساختارهای سطح کلان یا سطح نظام^۶) باور دارد.

در مورد رابطه بین ساختارها و کارگزار، ونت قائل به دو نوع رابطه علی^۷ و تکوینی^۸ است. براین اساس، او برای تحلیل، از ساختارهای بیناذهنی سطح خرد آغاز می‌کند و به تأثیر تکوینی این نوع ساختارها بر ویژگی‌های کارگزار، به‌ویژه بر هویت آن، می‌رسد. تحلیل می‌تواند با تأثیر هویت جدید کارگزار بر ساختارهای سطح کلان نظام-ادامه یابد، ولی تا پیش از آن، چارچوبی برای مطالعه هویت کارگزار به‌ویژه از بعد تأثیرات ساختاری-فراهم شده است (نک: نمودار شماره ۱).

رویکرد سازه‌انگاری بر این نظر است که هویت، تعیین‌کننده و شکل‌دهنده کنش سیاسی است (روس اسمیت ۲۰۰۵: ۲۱۷).

هویت به‌مثابه ایده‌ها و ارزش‌های اجتماعی، کنش‌ها و منافع بازیگران را در روابط بین‌الملل تعیین می‌کند؛ همچنین، ساختارهایی را براساس فعالیت‌هایی که کنشگران انجام می‌دهند، به‌وجود می‌آورد (بارکین، ۲۰۰۳: ۳۲۶).

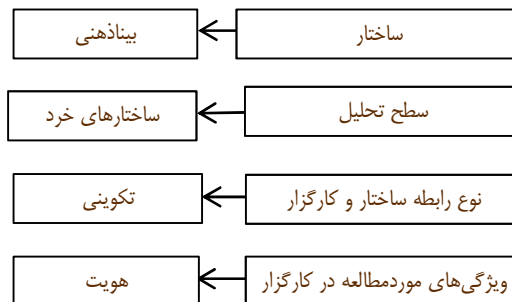
در خاورمیانه به‌طور خاص، دولت‌ها با مقوله ناسازگاری هویت دست‌به‌گریبان هستند. ناسازگاری، هویت خود را در تنش‌های موجود درون کشورها و در بین کشورهای منطقه با هم، نشان می‌دهد؛ به‌عنوان نمونه، عربستان سعودی، توازنی را بین اکثریت سنی و اقلیت شیعی در داخل، و با بازیگران منطقه‌ای دیگر نیز از طریق اتحاد با ایالات متحده در سیاست خارجی خود، فراهم کرده است (مابون، ۲۰۱۳: ۸).

1. Structure
2. Objective
3. Subjective
4. Inter Subjective
5. Interaction Level
6. Systemic Level
7. Causal
8. Constitutive

و ۱۵).

مشکل عمده‌ای که در این خط تحلیلی بروز می‌کند، این است که اگر از ساختارها شروع کنیم و نه کارگزار، آن‌گاه به سیاست بین‌الملل^۱ پرداخته‌ایم، نه سیاست خارجی^۲. ونت در پاسخ به این مسئله، نخست، تمایز داخلی و خارجی و سیاست خارجی و بین‌المللی را یک سازه می‌داند که می‌تواند به‌گونه دیگری نیز برساخته شود؛ دوم اینکه، برسازی هویت‌ها در میانه ساختار و کارگزار و در تعامل تکوینی بین آن‌ها انجام می‌شود؛ بنابراین، تحلیل اگرچه از ساختار آغاز می‌شود، ولی در آن سطح باقی نمی‌ماند.

نمودار شماره (۱). رویکرد ونت در مطالعه سیاست بین‌الملل (سیاست خارجی؟)



چنان‌که گفته شد، نقطه اصلی تمرکز در تحلیل، شکل‌گیری هویت و مدیریت تغییر هویت است. کوبالکوا هویت را چیزی می‌داند که انسان‌ها می‌خواهند باشند و چیزی است که «دگرها»^۳ نیستند (کوبالکوا، ۱۳۹۲: ۵۳).

دولت‌ها، دولت‌های دیگر را دشمن، رقیب، یا شریک می‌دانند. سپس، هویت خود را بر مبنای هویت «دگر» تعریف می‌کنند. به بیان روشن‌تر، بر اساس انتظارات و پیش‌بینی هویت «دیگری»، ابتدا هویت دولت و سپس، کنش دولت بر پایه آن شکل می‌گیرد (کوبالکوا، ۱۳۹۲: ۵۳).

ونت با ارائه مفهوم «سلسله‌مراتب هویتی»، مطالعه درباره هویت کنش‌گر دولت را دقیق‌تر می‌کند. او بر این نظر است که کنشگران در هر لحظه، دارای لایه‌های

1. International Politics
2. Foreign Policy
3. Others

هویتی فراوانی هستند که با یکدیگر در تعارض به سر می‌برند، و کنشگر در هر لحظه و براساس نوع تهدیدی که علیه هویت رخ می‌دهد، خود را بازسازی می‌کند. به بیان دقیق‌تر، لایه‌ای که بیشتر مورد تهدید قرار گرفته است، برجسته می‌شود و بین لایه‌ها، گزینش و انتخاب صورت می‌گیرد. این گزینش در واقع شکل‌دهنده سلسله‌مراتب هویتی در کنشگران خواهد بود (ونت، ۱۹۹۲: ۳۳۸-۳۳۵).

در مورد مفهوم «مدیریت تغییر هویت» می‌توان، الگویی را براساس توضیحات ونت استخراج کرد. به این ترتیب که دولت‌ها-کارگزاران، با اندیشه «شناساندن» خود (تلاش برای شناسایی) رویکردی خاص گرایانه و تمایزطلبانه اتخاذ می‌کنند و بر این اساس، به ساخت «دیگری» و «خود» برپایه میزانی از ناسازگاری می‌پردازند. نتیجه، هویت (الف) برای دولت خواهد بود که به ترتیب منافع (الف) و آن نیز به نوبه خود، کنش (الف) را سامان می‌دهد. تلاش برای خاص‌گرایی در اینجا، کنشی غیرهنجارمند (مغایر با هنجارهای سطح نظام) به شمار می‌آید و آثار مادی، عینی، و بیناذهنی‌ای برجای می‌گذارد که می‌توان از آن به عنوان مشکلات موجود بر سر راه سیاست خارجی یاد کرد. بروز این مشکلات، پرسش اصلی را فراروی کارگزار قرار می‌دهد که عبارت است از اینکه: «چگونه باید با دیگران رفتار کنیم؟» به گونه‌ای که «از مشکلات و چالش‌های فرارو کاسته شود؟». تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش، کنشگر را به سوی ساخت «هویت جمعی» می‌کشاند. نتیجه، ساخت خود و دیگری و به عبارت دیگر، «بازنمایی» خود و دیگری برپایه میزانی از سازگاری است که هویت (ب) را می‌آفریند. هویت (ب)، منافع (ب) و آن نیز به نوبه خود، کنش (ب) را رقم می‌زند. عام‌گرایی در اینجا، کنشی هنجارمند به شمار می‌آید که از سایش و فرسایش کارگزار با ساختار می‌کاهد.

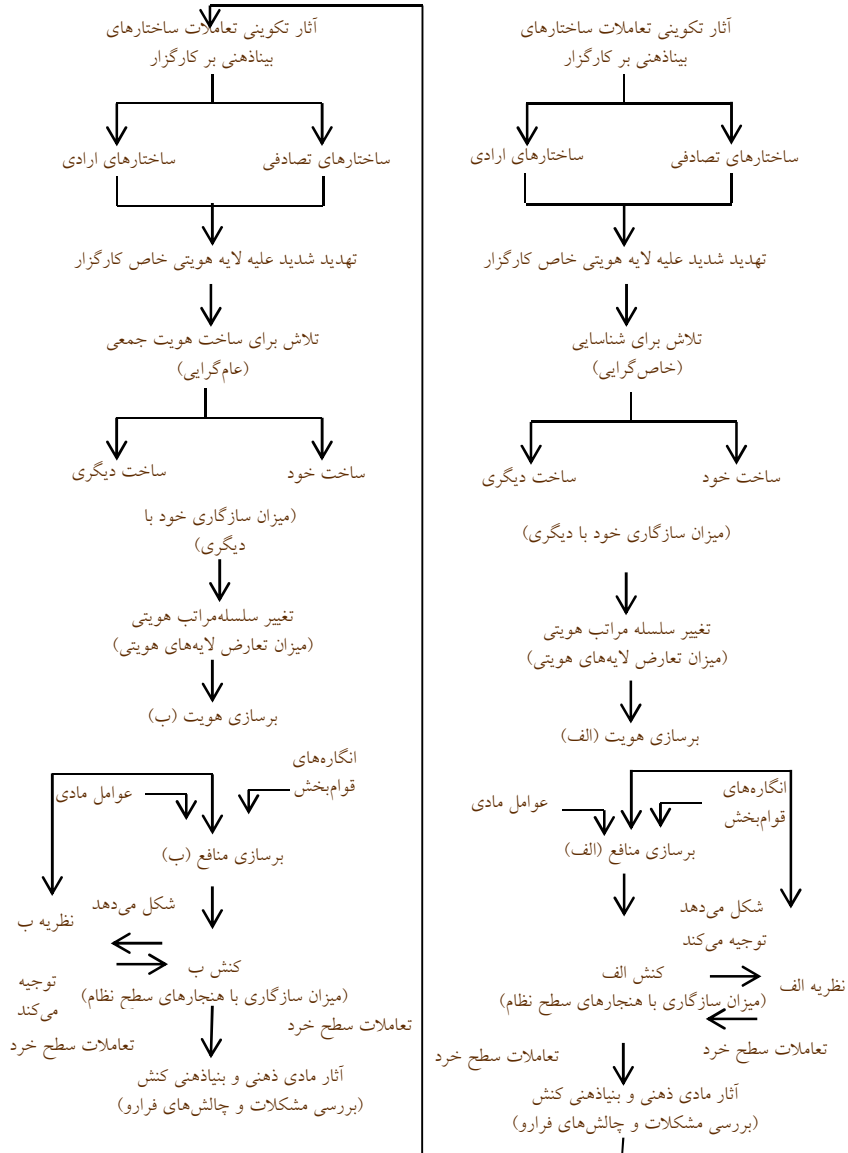
سازوکارهای فراوانی که به اختصار توضیح دادیم، در واقع، به هویت و نحوه تغییر آن در کارگزار و به تعبیر دیگر، در سیاست خارجی دولت، مربوط می‌شود. بازتاب این تغییرات، نحوه بازنمایی‌ها، و... می‌تواند در مجموعه دیدگاه‌های نظری درباره سیاست خارجی، به ویژه دکترین‌ها-آموزه‌های سیاست خارجی، نمایان شده و سبب شکل‌گیری مجموعه بحث‌هایی درباره آموزه‌های رقیب در سیاست خارجی شود.

۳. الگوی نظری پژوهش

برای تفسیر مسئله شکل‌گیری و تغییر هویت، دکترین صدور انقلاب به‌عنوان بازتاب نظری، و واقعه اشغال سفارت امریکا و پیامدهای آن، به‌عنوان بازتاب عملی در نظر گرفته شده است. براساس منطق ارائه‌شده در بخش پیشین، به‌ترتیب مراحل زیر برای تفسیر رویدادها پی گرفته خواهد شد:

- شناسایی ساختارهای بیناذهنی در روابط ایران و ایالات متحده که سبب شکل‌گیری هویت انقلابی نظام سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، در راستای «تلاش برای شناسایی» هویت (الف)، شده‌اند؛
 - تفکیک ساختارهای تعاملی-بیناذهنی - «تصادفی» و «ارادی» و بررسی اهمیت هریک از آن‌ها در ساختار موجود؛
 - تفکیک روابط علی و تکوینی ساختار با کارگزار دولت انقلابی در ایران - و بررسی میزان تأثیرگذاری هریک از آن‌ها؛
 - شناسایی نحوه ساخت-بازنمایی خود و دیگری از طریق شناسایی لایه هویتی‌ای که بیشتر موردتهدید قرار گرفته و آنگاه شناسایی «سلسله‌مراتب هویتی» جدید و سپس، بررسی میزان تعارض بین لایه‌های هویتی؛
 - شناسایی انگاره‌های «قوم‌بخش» و عوامل مادی «شکل‌دهنده» منافع؛
 - شناسایی کنش حاصل از هویت (الف) و بررسی تناسب هنجارهای حاکم بر رفتار با هنجارهای بین‌المللی؛
 - شناسایی آثار مادی ناشی از کنش (الف).
- پس از گذراندن مراحل بالا، همین مراحل درباره تلاش کارگزار برای «ساخت هویت جمعی» تکرار خواهد شد.
- الگوی نظری پژوهش، در چارچوب نمودار شماره (۲) خلاصه شده است.

نمودار شماره (۲). الگوی نظری پژوهش: مدیریت تغییر هویت



۴. داده‌های پژوهش

۴-۱. صدور انقلاب: ایده اصلی و انضمام‌های آن

ظهور هر ایده در سپهر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دارای یک سیر

تحول سینوسی است؛ یعنی یک دوره اوج و یک دوره افول و افت دارد و اگر ماهیت زمان‌مند و مکان‌مند نیز پیدا کند، آن‌گاه به‌مثابه یک آموزه برای دوره تاریخی و حوزه جغرافیایی خاصی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. براین‌اساس، منطقی‌تر این است که گزاره‌های اصلی دکترین یا به‌مفهوم عام‌تر، نظریه، برپایه دوره اوج‌گیری نظریه استخراج شود؛ به‌این‌معنا، نظریه دارای یک هسته ارتدکس (پایه‌ای) و برخی برداشت‌ها و قرائت‌های رادیکال یا میانه از آن خواهد بود.

صاحب‌نظران دانشگاهی در ایران تلاش کرده‌اند ایده صدور انقلاب را به‌عنوان یک ایده زنده، حتی در دوره تنش‌زدایی سیاست خارجی ایران یا دوره حاکمیت ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز مطرح کنند (نک: دهقانی فیروزآبادی و رادفر، ۱۳۸۹: ۲۲۲-۱۲۳). بدیهی است که صدور انقلاب در این دوره، دست‌کم دارای تفاوت ماهوی با صدور انقلاب در آغاز زیست انقلاب اسلامی بوده و از بسیاری از درون‌مایه‌ها و محتوای خود تهی شده و تنها پوسته‌ای از آن باقی مانده است؛ اگر نگوییم که این ایده، به‌مثابه یک دکترین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پس از سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰، درعمل، پایان یافته است؛ ازاین‌رو، انضمام‌های نظری به ایده اصلی که بر اثر تجربه‌های عملی و بعدی سیاست خارجی و در غیاب واضع اصلی این ایده و نیز در فقدان شرایط سیاسی و بین‌المللی دوره اوج نظریه، مطرح شده است، از حوزه این بحث خارج است.

ارجاع به نشانه‌های حقوقی پایدار این ایده در قانون اساسی یا برخی تلاش‌ها برای ارائه تفسیرهای پیچیده فقهی درباره لزوم و وجوب این ایده و ادعای ذاتی بودن امر صدور برای نظام پساانقلابی در ایران، هیچ‌یک به‌معنای تداوم و سیطره دکترین صدور انقلاب در سپهر سیاست خارجی ایران نبوده و حداکثر به‌کار مقابله جناح‌های سیاسی در قدرت می‌آید.

البته بحث درباره ماهیت اسلامی سیاست خارجی و رویارویی با غرب «امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی امریکا»- موضوع دیگری است؛ به‌عنوان نمونه، در سیاست خارجی دوره احمدی‌نژاد نیز نشانه‌هایی از ادبیات مقاومت در برابر غرب به‌چشم می‌خورد، اما از سازوکارها و شرایط سیاسی دوره حاکمیت ایده صدور انقلاب در دهه ۱۳۶۰ خبری نیست. رادیکالیسم موجود در سیاست خارجی

احمدی‌نژاد، حوزه‌های مورد توجه سیاست خارجی او (امریکای لاتین، موعودگرایی و قرائت التقاطی او، کوروش‌گرایی و ایده دوستی با مردم اسرائیل) هیچ نسبتی با مبانی نظریه ارتدوکس صدور انقلاب ندارد. حتی حضور نظامی-مستشاری ایران در سوریه و عراق و حمایت از حزب‌الله و حماس نیز نشانه تداوم سیطره نظریه صدور نیست، زیرا امروزه پیوست‌های فراوانی، از جمله رقابت‌های راهبردی، جنگ‌های نیابتی، و... به آن اضافه شده است که شباهتی با مبانی اولیه ندارد.

آنچه به عنوان ایده صدور انقلاب مطرح می‌شود، متعلق به آیت‌الله [امام] خمینی است که در عمل، در میانه دهه ۱۳۶۰ پایان یافته است. تغییرات نظریه به دلیل تغییر شرایط سیاسی در این مقطع، پذیرفتنی است، ولی اضافه‌های طرفداران و مفسران نظریه در سال‌های بعد، ربطی به آن ندارد و باید با عنوان‌های دیگری صورت‌بندی شود.

۲-۴. محیط بین‌المللی و منطقه‌ای

پیروزی انقلاب اسلامی در واپسین سال دهه ۱۹۷۰، هم‌زمان با آغاز تحولات سال‌های پایانی نظام دوقطبی بود. تغییر رژیم سیاسی طرفدار غرب در ایران و به فاصله کمی پس‌از آن، اشغال افغانستان توسط قوای نظامی شوروی، در عمل، موازنه قدرت در غرب آسیا را به ضرر ایالات متحده بر هم زد.

بحران مشروعیت سیاسی در نظام‌های سنتی و محافظه‌کار منطقه، بی‌درنگ سبب برخاستن امواج اسلام‌گرایی در خاورمیانه عربی از عراق و مصر تا بحرین و افغانستان شد و احتمال ظهور انقلاب‌های دومینووار در منطقه، هم‌زمان با آغاز جنگ سرد دوم، ایالات متحده را به موضع انفعالی کشاند. مردمان این کشورها شاید در پی بازتولید مدل ایران نبودند، ولی از راه و روح انقلاب ایران الهام می‌گرفتند (اخوی، در: اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۴-۲۲).

سیاست خارجی کارتر در باره ایران در واپسین ماه‌های حیات رژیم سلطنتی و سیاست تناقض‌آمیز آن درباره رژیم انقلابی جایگزین، ایران را از یک متحد وفادار منطقه‌ای به سوی یک رژیم انقلابی ضدامریکایی سوق داد. یکی از پایه‌های سیاست دوستونی ایالات متحده در خلیج فارس، فروریخت و با گرایش ایران به سوی

فلسطینی‌ها و ترور سادات در مصر، ابتکار صلح کارتر، موسوم به «کمپ دیوید»، در عمل، با شکست روبه‌رو شد. به‌طور خلاصه، تمام شواهد، بیانگر ظهور بی‌نظمی در یکی از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های منطقه‌ای موضوع منازعه شرق و غرب بود (نک: جرجیس، ۱۳۸۲: ۹۱-۸۸).

۳-۴. محیط داخلی

پیروزی نیروهای انقلابی بر رژیم شاه، بسیار زودتر و ساده‌تر از آنچه خود تصور می‌کردند، رخ داد و همین امر، سبب غافلگیری آن‌ها در عرصه قدرت، منازعه در کادر رهبری انقلاب، و آشفتگی در اداره امور شد. غافلگیری گروه‌های چپ و بی‌سهم ماندن آن‌ها از کرسی‌های قدرت، در کنار ضعف حکومت مرکزی، به گرایش‌های گریز از مرکز (دست‌کم در پنج استان کشور) دامن زد.

بروز بحران گروگان‌گیری در آبان ۱۳۵۸ و صف‌آرایی جناح‌های رقیب حاکمیت در سویه‌های طرفداری و مخالفت با این اقدام، نقطه عطف سیاست داخلی و درعین حال، سیاست خارجی ایران بود. این صف‌آرایی، سبب به‌حاشیه رانده شدن جریان میانه‌رو از کادر رهبری انقلاب و قدرت گرفتن رادیکال‌ها و جریان اسلام‌گرا، قرار گرفتن ایالات متحده در جایگاه دشمن اصلی نظام سیاسی در ایران، آغاز دوره چهار ساله زیست سیاسی در شرایط تحریم، و فراهم شدن بستر مناسب برای طرح نظریه صدور انقلاب شد.

نقش ایالات متحده در حمایت از رژیم شاه، در ذهن و خاطره انقلابیون، منبع احساس تنفر آن‌ها از ایالات متحده بود. در واقع، گرایش بیش‌ازحد شاه به امریکا، یکی از پایه‌های نارضایتی عمومی از رژیم شاه به‌شمار می‌آمد. رضائی، این ویژگی را «انقلاب دوگانه بیگانگی و بیزاری فزاینده از رژیم شاه و از ایالات متحده» نام‌گذاری کرده است (رضائی، ۱۳۸۰: ۵۸).

البته نقش گروه‌های چپ‌گرا، به‌ویژه حزب توده، در دامن زدن به تضاد بین انقلاب و امریکا در ماجرای گروگان‌گیری اهمیت داشت (میلانی، ۱۳۸۳: ۳۰۰-۲۹۹). زمینه چپ‌گرایی، پیشتر در ذهن رهبران میانی انقلاب - که بیشتر از اعضای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و امریکا بودند - فراهم بود و حال با تشدید

احساسات عمومی، مهلت بروز و ظهور می‌یافت. البته، ریشه این گرایش‌های رادیکال، مارکسیسم، به‌ویژه مارکسیست‌های جهان‌سومی‌ای مانند فرانتس فانون بودند که در آثار پرترفدار علی شریعتی بازتاب یافته بود.

سفر شاه به امریکا، کودتای نوژه، آغاز جنگ عراق علیه ایران، و تشدید احساسات انقلابی، این بستر را تقویت کرد و در پی وقایع سال ۱۳۶۰ — که به تصفیه کامل جریان‌های میانه و چپ از عرصه سیاسی ایران انقلابی انجامید — ایده صدور، به دکتورین بی‌چون و چرای جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی تبدیل شد.

۴-۴. واضع اصلی دکتورین

بی‌تردید، واضع اصلی دکتورین صدور انقلاب، آیت‌الله [امام روح‌الله] خمینی است. او از سال ۱۳۴۲، پرچم مخالفت با سیاست خارجی محمدرضا پهلوی را در نقد اعطای حق قضاوت کنسولی به مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران بالا برد و از سال ۱۳۴۸، دست‌اندرکار تدوین پایه‌های نظری ایجاد حکومت اسلامی در ایران شد. روش طرح دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی، بیان ساده و همه‌کس فهم جریان ضدغرب در ایران بود (ر. ک: بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۲۶). ایده‌های انقلابی ایشان، از قیام امام حسین، عصیان علیه ظلم، و جهاد علیه بی‌عدالتی سرچشمه گرفته بود. همچنین، آثار علمای اهل سنت، مانند حسن‌البنّا، سیدقطب، محمد اقبال، و ابوالعلی مودودی در شکل‌گیری این ایده‌ها بی‌تأثیر نبود. به‌نظر اسپوزیتو، خمینی این ایده‌ها را ایرانی و شیعی، و به ایدئولوژی انقلاب ایران تبدیل کرد (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۳۹-۴۰). این ایده‌ها، در فرایند شکل‌گیری انقلاب ایران، مورد استقبال فعالان سیاسی‌ای مانند آل‌احمد، شریعتی، و بازرگان قرار گرفت و توسط شاگردان مستقیم آیت‌الله خمینی، مانند بهشتی و مطهری — که طرفداران قرائت جدیدی از اسلام بودند — شرح و بسط داده شد. این قرائت جدید، در قالب عنوان «فقه پویا» صورت‌بندی می‌شد. دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی در زمینه سیاست داخلی، فرهنگی، و اجتماعی، در ادامه نظریه فدائیان اسلام و از نقطه نظر سیاست خارجی، بسیار شبیه ایده «اتحاد ملل اسلام» سیدجمال‌الدین اسدآبادی و «موازنه عدمی» سیدحسن مدرس بود.

گزاره‌های نظریه‌ صدور انقلاب، برپایه سخنان و مواضع آیت‌الله خمینی در مناسبت‌های گوناگون استخراج شده است. این گزاره‌ها، سرشار از واژگان و مفاهیم خاص برگرفته از تربیت مذهبی و روحیه انتقادی آیت‌الله خمینی است. هر گزاره در توضیح و پیوند با گزاره‌های دیگر و نیز مبانی عقیدتی برگرفته از اسلام فقاهتی پویا، در مجموع پیکره نظریه‌ صدور انقلاب را شکل می‌دهد.

گفتنی است، براساس رابطه طبیعی بین ذهنیت سیاست‌گذار نظریه‌پرداز و جنبه‌های عینی سیاست خارجی، اگرچه با یک شخص سروکار داریم، شاهد ارائه شخصیت‌های گوناگون توسط او هستیم که به صورت مواضع و سخنان در بعضی موارد، متناقض- بیان می‌شود. در همین مورد، برخی از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند تا این سیر تاریخی سخنان و تناقض‌های درونی آن را سیری تکاملی و به‌گونه‌ای پیچیده، هماهنگ و همساز به‌شمار آورند. نویسنده این مقاله بر این نظر است که نقش تاریخ در تکوین شخصیت سیاست‌گذار، بسیار تعیین‌کننده است و تناقض‌های مشاهده‌شده، ناشی از اظهارنظر درباره یک موضوع، البته در بستر زمانی متفاوت است. فاصله بین این دیدگاه‌ها در مقاطع گوناگون، امری طبیعی است و تلاش برای همساز نشان دادن این تناقض‌ها نه ممکن است و نه مطلوب. روح‌الله رضوانی در این باره می‌گوید: «... آیت‌الله خمینی، هم از گروگان‌گیری حمایت کرد و هم خود، آن‌ها را آزاد ساخت. او تصمیم به ادامه جنگ گرفت و هم سرانجام به جنگ پایان بخشید. باید گفت، شخص امام، پیوسته خط امام را متحول ساخت» (رضوانی، ۱۳۸۰: ۶۹).

۵-۴. مفروضه‌های پژوهش

مفروضه‌های حاکم بر هر نظریه (دیدگاه)، نشان‌دهنده مبانی فلسفی و ارزشی حاکم بر آن است که به‌گونه‌ای آشکار و پنهان بر آن تأثیر می‌گذارد. براین اساس، پرسش از چرایی گرایش‌های فلسفی هر نظریه، نمی‌تواند موضوع این بخش باشد، ولی تصریح این مفروضه‌ها، توضیح‌دهنده نقاط اتکای گزاره‌های اصلی آن خواهد بود. چهار مفروضه اصلی هدایت‌کننده دکترین صدور انقلاب اسلامی عبارتند از:

۱-۵-۴. «انقلاب» بودن جنبش ۱۳۵۷

انقلاب اسلامی، یک انقلاب بزرگ و شاید آخرین انقلاب بزرگ به سبک انقلاب‌های کلاسیک جهان بود.

این انقلاب، برپایه یک ایدئولوژی جهان‌شمول، تغییر و تحولات عمده‌ای را در مبانی ارزشی و فرهنگی جامعه ایران ایجاد کرد.

۲-۵-۴. «اسلامی» بودن انقلاب اسلامی

بسیاری از پژوهشگران حوزه جامعه‌شناسی ایران، در مورد ماهیت اسلامی انقلاب ۱۳۵۷ تردیدی ندارند؛ برای نمونه، مهرزاد بروجردی در این باره می‌نویسد: «... آنچه رخ داد، یک خرده‌فرهنگ مذهبی بود که از همتای غیرمذهبی خود، خلاق‌تر، دیرپاتر، و مردم‌پسندتر بود. این خرده‌فرهنگ، «سیاسی کردن اسلام» را در برداشت و اسلام را به صورت یک رکن کلیدی فعالیت و رقابت سیاسی درآورد (بروجردی، ۱۳۷۷).

۳-۵-۴. «جهانی» بودن انقلاب اسلامی

انقلاب سال ۱۳۵۷، ماهیتی فراگیر و همیشگی دارد. این باور، مستند به آیات قرآنی است (برای نمونه نگاه کنید به: یس، ۷۱-۷۰؛ صبا، ۲۴؛ توبه، ۳۴؛ انبیا، ۹۳ و ۹۷؛ آل عمران، ۸۵؛ فتح، ۲۸؛ اعراف، ۱۵۸).

این انقلاب در پی رسیدن به یک امت واحد و متشکل در سراسر زمین است (انبیاء، ۹۲) و برای رسیدن به این آرمان از تمام ابزارهای ممکن تبلیغی و حتی نظامی بهره می‌گیرد (نحل، ۱۲۵؛ انفال، ۷۲؛ صافات، ۲۵؛ شوری، ۳۹؛ اقتباس از: عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۱۴۸).

مرزهای انقلاب، ایدئولوژیک و منطبق بر مرزهای اعتقادی اسلام است. براین اساس، ناسیونالیسم و مرزهای ملی و چارچوب‌های متعارف در روابط بین‌الملل نفی می‌شود و اگر پذیرشی هست، موقتی است.

مخاطبان پیام این انقلاب نیز تنها مسلمانان و کشورهای اسلامی نیستند، بلکه تمام ملت‌های مستضعف و تحت ظلم جهان را نیز دربر می‌گیرد. آیت‌الله خمینی در فرازهای گوناگونی از سخنان خود، بر این نکته تأکید کرده‌اند:

«... تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبران هست، ما هستیم» (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶۶).

«... هیچ امری نباید موجب انحراف از هدف بزرگ انقلاب، یعنی ایجاد حکومت جهانی اسلام شود» (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۸).

۴-۵-۴. وابستگی نظام انقلابی به اندیشه‌های آیت‌الله خمینی

انقلاب اسلامی، اندیشه‌ای است مبتنی بر اسلام شیعی مبارز با قرائت خاص فقهی (فقه پویا) و برداشت خاصی از حکومت (نظام سیاسی ولایت فقیه). شخصیت کارزماتیک آیت‌الله خمینی و نقش او در پیروزی انقلاب اسلامی، در تشدید این وابستگی، بسیار تعیین‌کننده است.

۴-۶. گزاره‌های اصلی دکترین

دیدگاه صدور انقلاب که از اشغال سفارت امریکا تا شکست نظامی ایران در عملیات رمضان - که به منظور نفوذ در استان‌های جنوبی و شیعه‌نشین جنوب عراق انجام شد - به دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده بود، براساس اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها، و مواضع آیت‌الله خمینی و در قالب ۸ گزاره اصلی به شرح زیر استخراج شده است.

• صدور انقلاب مبتنی بر «عدم تعهد» به بلوک‌های قدرت جهانی است: سمت‌گیری، استراتژی سیاست خارجی، استراتژی ضدوضع موجود و تجدیدنظرطلبانه؛

«... ما بار دیگر پشتیبانی بی‌دریغ خود را از برادران مسلمان و مظلوم افغانی اعلام می‌داریم و اشغال‌گران را شدیداً محکوم می‌نماییم» (خمینی، ۱۳۶۲، دفتر پانزدهم: ۲۵۰-۲۴۹).

• هدف صدور انقلاب، ایجاد «حکومت جهانی اسلام» است: هدف سیاست خارجی؛

«... هیچ امری نباید موجب انحراف از هدف بزرگ انقلاب، یعنی ایجاد حکومت جهانی اسلام شود» (خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱: ۱۰۸).

• برای جلوگیری از محدود شدن انقلاب باید با دشمنان انقلاب در فراسوی

مرزها جنگید: روش، خط‌مشی سیاست خارجی؛

«... این یک اصل در مبارزه است که باید به آن توجه نمود که اگر ما با دشمنان انقلاب در آن سوی مرزها نجنگیم، دشمن، مرزهای ما را دائماً کوچک‌تر و محدودتر خواهد کرد.» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۲۳۸).

● ایران به‌عنوان یک کشور، عهده‌دار تأمین نیازها و آشنایی مسلمانان با مبانی عقیدتی اسلام در مبارزه با دشمنانشان است: نقش سیاست خارجی؛

«... جمهوری اسلامی ایران برای همیشه، حامی و پناهگاه مسلمانان آزاده جهان است و کشور ایران به‌عنوان یک دژ نظامی و آسیب‌ناپذیر، نیاز سربازان اسلام را تأمین و آنان را به مبانی عقیدتی و تربیتی اسلام و همچنین، به اصول و روش‌های مبارزه علیه نظام کفر و شرک آشنا می‌سازد» (به‌نقل از: خمینی [آیت‌الله روح‌الله]، روزنامه اطلاعات، ۲۹/۴/۱۳۶۷: ۲).

● از تمام نهضت‌های آزادیبخش، «کشورهای تحت سلطه» و «مستضعفان جهان» حمایت می‌کند: نقش سیاست خارجی؛

«... ما از نهضت‌های آزادیبخش سراسر جهان که در راه خدا، حق، حقیقت، و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم» (خمینی [آیت‌الله روح‌الله]، ۱۳۶۲: دفتر پانزدهم: ۲۵۰-۲۴۹).

«... ما از تمام کشورهای زیرسلطه برای به‌دست آوردن آزادی و استقلال، کاملاً پشتیبانی می‌نماییم و به آنان صریحاً می‌گوییم حق، گرفتنی است» (خمینی، [آیت‌الله روح‌الله]، در جست‌وجوی راه، دفتر پانزدهم: ۲۵۰-۲۴۹).

«... ما باید از مستضعفان جهان پشتیبانی کنیم... زیرا اسلام، پشتیبان تمام مستضعفان جهان است» (صحیفه نور، ج ۱۲: ۱۹).

● صدور انقلاب، ماهیت فرهنگی و معنوی دارد و خشونت را نفی می‌کند: روش، سیاست، خط‌مشی سیاست خارجی.

«... ما نمی‌خواهیم شمشیر بکشیم و تفنگ بکشیم و حمله کنیم، ما می‌خواهیم که این انقلابمان را، انقلاب فرهنگی مان را، انقلاب اسلامی مان را به همه ممالک اسلامی، صادر کنیم» (صحیفه نور، ج ۱۲: ۲۸۳-۲۸۰).

«... ما که می‌گوییم انقلاب را می‌خواهیم صادر کنیم، می‌خواهیم این مطلب را،

همین معنایی که پیدا شده، همین معنویتی که پیدا شده است در ایران، ما می‌خواهیم این را صادر کنیم» (فلاح‌نژاد، ۱۳۸۴: ۶۷. به نقل از: آیت‌الله خمینی).

• صدور انقلاب، راه مقابله با انزوا و شکست است: ابزار سیاست خارجی؛ «... تمام قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها کمر به نابودی ما بسته‌اند و اگر ما در بسته بمانیم، قطعاً با شکست مواجه خواهیم شد» (صحیفه نور، ج ۱۲: ۱۹).

• روش صدور انقلاب، «فرهنگی» است: خط‌مشی سیاست خارجی؛ «... ما که می‌گوییم اسلام را می‌خواهیم صادر کنیم، معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر... آنکه ما می‌توانیم، این است که به وسیله دستگاه‌هایی که داریم، و به وسیله همین صداوسیما، به وسیله مطبوعات، و... اسلام را آن‌طور که هست، معرفی کنیم» (صحیفه نور، ج ۱۸: ۲۴۳).

«... وزارت خارجه، تنها وزارتخانه‌ای است که با اسلامی شدنش بیشتر از سایر وزارتخانه‌ها می‌تواند موجودیت اسلامی را به خارج نشان دهد» (صحیفه نور، ج ۱۷: ۱۲۳).

۷-۴. صدور انقلاب: آنچه که نیست

با گذشت زمان، دیدگاه صدور انقلاب، دچار تغییرات محتوایی فراوانی شد و ایده اصلی و افزوده‌های بعدی همراه با هم، امروزه به‌عنوان دیدگاه صدور انقلاب مطرح می‌شود، اما در واقع، گزاره‌های افزوده‌شده، نظریه پایه‌ای صدور انقلاب را دچار تغییر جهت‌های مهمی کرده است که در این بخش، منابع شکل‌گیری این تغییرات و پاره‌ای از دیدگاه‌های جدید افزوده‌شده را بررسی می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین منابع افزوده شدن گزاره‌های جدید به نظریه ارتدکس صدور انقلاب، اقدامات سیاست خارجی جمهوری اسلامی و آثار و بازتاب‌های عینی آن در سطح منطقه و جهان بود. پس از تصفیة آخرین حلقه از جریان میانه‌رو در سال ۱۳۶۰ و حاکمیت جریان رادیکال انقلابی بر مدیریت انقلاب و جنگ، اقداماتی در عرصه خارجی رخ داد که با واکنش‌های جریان‌های محافظه‌کار منطقه‌ای و بین‌المللی روبه‌رو شد. بازخورد این واکنش‌ها، سبب تغییر نگرش مجموعه رهبری انقلاب درباره پاره‌ای از اهداف و شیوه‌های اجرایی سیاست صدور انقلاب شد.

گاهی این بازخوردها موجب به‌خطر افتادن کیان کشور و انقلاب و پذیرش ضرورت تغییرات مهم در عرصه سیاست خارجی ایران می‌شد. پذیرفتن بیانیه «الجزایر» در سال ۱۳۵۹ و قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۸، از جمله این دوره‌های مهم به‌شمار می‌آیند.

منبع دیگر گزاره‌های افزوده‌شده به نظریه ارتدکس صدور انقلاب، نفوذ جریان‌های انقلابی-آنارشویست، در سلسله‌مراتب قدرت و شکل‌گیری جریان‌های موازی در سیاست خارجی (مانند جریان محمد منتظری و مهدی هاشمی)، بود. ارائه تفسیرها و روش‌های اجرایی جدید و اعمال آن‌ها توسط این جریان‌ها، آثار فوری و مهمی بر روابط خارجی ایران پس از انقلاب داشت؛ به‌عنوان نمونه، حمایت از گروه‌های مسلح انقلابی‌ای مانند جنبش باسک در اسپانیا، ارتش جمهوریخواه در ایرلند، حمایت از گروه‌های برانداز در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، و حتی اقدام به قاچاق اسلحه و مهمات با هدف آشوب و اختلال در عربستان سعودی در موسم حج، و... از جمله اقدامات این گروه‌ها به‌شمار می‌آیند.

برخی اقدامات، مانند راهپیمایی برائت از مشرکان، سبب بروز حادثه خونین سال ۱۳۶۶ در عربستان و قطع روابط سیاسی دو کشور شد. این اقدام که برای سیاست خارجی ایران یک رویداد پرهزینه به‌شمار می‌رفت، در چارچوب مناسبات سیاسی ایران در مراسم حج، نهادینه شد، اما در طول سال‌های بعد، شکل منظم‌تر و مسالمت‌جویانه‌تری پیدا کرد. برخی دیگر از اقدامات، مانند نشست سالیانه گروه‌های انقلابی در تهران، پس از چند سال، به تدریج به فراموشی سپرده شد و اثری از آن باقی نماند؛ باوجود این، تمام این نگرش‌ها و اقدامات و نهادسازی‌های پس‌از آن، با عنوان اندیشه صدور انقلاب، توجیه و عملیاتی می‌شد. تشکیل واحد نهضت‌های آزادیبخش در سپاه پاسداران و تشکیل کمیته ویژه و شورای انقلاب اسلامی در زمان تصدی میرحسین موسوی بر وزارت امور خارجه از جمله این اقدامات و نهادسازی‌ها بودند. منبع دیگر گزاره‌های غیراصیل را می‌توان تفسیرهای جدید ارائه‌شده از دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی توسط مجریان سیاست خارجی، به‌ویژه نیروهای اصلی آن در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ به‌شمار آورد که نمونه‌های آشکار آن در آثار مدیران وقت دستگاه دیپلماسی کشور، از جمله بیژن/یزدی،

(ایزدی، ۱۳۷۱) محمدجواد لاریجانی (لاریجانی، ۱۳۶۹)، جواد منصوری (منصوری، ۱۳۶۵)، و... قابل مشاهده است. در یکی از مهم‌ترین تفسیرها، دکترین ام‌القرای محمدجواد لاریجانی، در عمل، به‌مثابه دکترین جایگزین سیاست خارجی ایران، اما در توجیه و تفسیر، در ادامه نظریه صدور انقلاب، مطرح شد.

برخی از نظریه‌پردازان دانشگاهی نیز دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره صدور انقلاب را تفسیر کرده‌اند. بخشی از این گروه در داخل کشور و بیشتر مرتبط با حاکمیت سیاسی و بخش دیگر، نظریه‌پردازان مقیم خارج از کشور هستند. در داخل، عده‌ای با تأثیرپذیری از رویکرد واقع‌گرایی، هدف از صدور انقلاب به مناطق مجاور را تأمین امنیت ملی از طریق ایجاد منطقه حائل ارزیابی می‌کنند (نک: دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۸-۲۰۷)، یا روح‌الله رضضانی، به‌عنوان نمونه‌ای از نظریه‌پردازان مقیم خارج از کشور، هدف از صدور انقلاب را افزایش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و ایجاد مناطق نفوذ می‌داند (رضضانی، ۱۹۸۵: ۱۴۷-۱۲۸). هردو مورد، تلاشی در راستای شبیه‌سازی دیدگاه صدور انقلاب به تنز «انقلاب مداوم» تروتسکی یا دیدگاه‌های مربوط به دوران جنگ سرد در روابط شرق و غرب هستند.

دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره صدور انقلاب، بارها نیز برپایه منابع اسلامی و فقه شیعه تفسیر شده‌اند؛ به‌عنوان مثال، کمک به جنبش‌های مسلمان غیرشیعی از آسیای جنوب شرقی و جبهه آزادیبخش مورو در فیلیپین، تا شمال آفریقا و جبهه پولیساریو، در چارچوب اجرای اصل فقهی «تألیف قلوب» یا کمک نظامی مستقیم به مقاومت شیعیان لبنان در رویارویی با تهاجم نظامی اسرائیل و پایه‌گذاری جنبش حزب‌الله در این کشور، براساس اصل «جهاد دفاعی»، توجیه و تفسیر شده‌اند. کوتاه سخن اینکه، مفسران سعی کرده‌اند، دیدگاه خود را به‌شکلی بر نظریه صدور تحمیل کنند.

برپایه توضیحات بالا می‌توان به شمار زیادی از گزاره‌های منتسب به نظریه صدور انقلاب اشاره کرد که ربط مستقیمی به دیدگاه ارتدکس آن ندارند. سه مورد

زیر، از جمله گزاره‌های مهم دارای بازتاب‌های عملی بسیار تعیین‌کننده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستند:

- باید به آرمان‌های صدور انقلاب و پیگیری آن براساس منافع ملی ایران-ام‌القرای جهان اسلام، به‌عنوان یک دولت-ملت در روزگار مدرن، توجه شود. در صورت بروز تعارض بین این دو، اولویت با حفظ ام‌القرای (ایران) است؛
- صدور انقلاب و ارزش‌ها و اندیشه‌های آن، الزاماً به‌گونه‌ای «خودبه‌خودی» و بنا به ماهیت الهی و مورد قبول فطرت بشر رخ نمی‌دهد و در صورت لزوم، باید به‌گونه‌ای «فعال و آگاهانه» به این امر اقدام کرد.
- برای صدور انقلاب، افزون‌بر ابزار سیاسی و فرهنگی، می‌توان و باید از ابزار اقتصادی و نظامی نیز استفاده کرد. اصولی مانند تألیف قلوب و جهاد دفاعی، پشتیبان نظری چنین اقداماتی هستند (مقایسه کنید با: حشمت‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۰).

۸-۴. تعریف مفاهیم اصلی

مفاهیم اصلی نظریه که در اینجا تعریف و تحدید کرده‌ایم، برپایه گزاره‌های اصلی نظریه، انتخاب شده‌اند.

- **حکومت جهانی اسلام:** یکی از مهم‌ترین رسالت‌های انبیا، به‌ویژه پیامبر اسلام، ایجاد حکومت الله در زمین است. برپایه نص قرآن و سنت پیامبر، ایجاد حکومت مبتنی بر عدالت همسو با اخلاق اسلامی، مساوات‌نگر، و بدون تبعیض، و شکل‌گیری اجتماع مؤمنان که در آن ملاک برتری، تقوای بندگان است، از عمده‌ترین رسالت‌های چنین حکومتی است؛

- **کشورهای زیر سلطه:** به آن دسته از کشورهای نظام بین‌المللی معاصر گفته می‌شود که زیر سلطه نظام‌های کفرآمیز (سرمایه‌داری، صهیونیسم، کمونیسم) به‌سر می‌برند و مورد استثمار آن‌ها هستند؛

- **مستضعفان جهان:** «مستضعف» یا «مستضعفان» به‌صورت جمع — یک واژه قرآنی است. منشأ طبقه‌بندی مردم چنین جامعه‌ای، بیشتر اقتصادی است و در بردارنده کسانی است که مورد بهره‌کشی نظام‌های استکباری و الحادی حاکم بر جهان قرار می‌گیرند. این اجتماع انسانی، ورای مرزهای جغرافیایی و به‌واسطه

استثمار و سلطهٔ مستکبران، به صورت طبیعی، در کنار یکدیگر دارای منافع همساز به شمار آمده و از ظرفیت قیام علیه ظلم - نظام جهانی حاکم - و شایستگی تصدی مسئولیت آیندهٔ جهان، برخوردارند.

● نهضت‌های آزادیبخش: به گروه‌های انقلابی‌ای گفته می‌شود که در کشورهای زیر سلطه، برای رهایی بخشی از نظام سلطهٔ جهانی، علیه نظام‌های حاکم قیام می‌کنند؛

● صدور انقلاب^۱: ویژگی ذاتی انقلاب اسلامی است که به گونه‌ای خودبه‌خودی و با ابزار فرهنگی و سیاسی عمل می‌کند و هدف آن، معرفی آرمان‌های متعالی انقلاب به مردم زیر سلطهٔ سراسر جهان است؛

● مستکبران جهان: مانند واژهٔ مستضعفان، یک واژهٔ قرآنی است، با همان ویژگی اقتصادی، ولی در نقطهٔ مقابل آن. از دیدگاه قرآنی، نظام استکبار و استضعاف، درگیر یک منازعهٔ تاریخی هستند که به پیروزی مستضعفان بر مستکبران می‌انجامد.

۹-۴. سلسله‌مراتب هویتی در دکترین

در نظریهٔ صدور انقلاب آیت‌الله [امام] خمینی، دست‌کم دو لایهٔ هویتی پررنگ، قابل مشاهده است. بی‌شک، بنا به ماهیت اسلامی انقلاب ۱۳۵۷، اصلی‌ترین لایهٔ هویتی نظریه، «هویت اسلامی» است. این لایهٔ هویتی، منبع بسیاری از واژگان مورد استفاده در نظریهٔ ارتدکس صدور انقلاب است. نکتهٔ مهم در کاربرد پسوند اسلام و صفت اسلامی، توجه به آن، به‌مثابه یک ایدئولوژی راهنمای عمل و همچنین، به‌عنوان یک تجربهٔ تاریخی معاصر در جامعهٔ اسلامی است.

دومین نکته، نوع رابطهٔ نظریه‌پرداز با لایه‌های جزئی‌تر هویت اسلامی، مانند اهل سنت و اهل تشیع است که به‌گونه‌ای آشکار، مغایرت‌ها و تضادهای بین فرقه‌های اسلامی را نادیده می‌گیرد و هشیارانه به اسلام به‌عنوان یک هویت یکپارچه توجه دارد.

نکتهٔ سوم، شیوهٔ طرح اسلام و انقلاب اسلامی و نسبت آن با ملت‌ها و دولت‌های غیرمسلمان است. نظریه‌پرداز با درک پیوندها و شباهت‌های ایران با

جوامع اسلامی دیگر و حتی با جوامع زیرسلطه دیگر - که در روزگار او با عبارتهایی مانند جهان سوم، در حال توسعه، و... از آن یاد می‌شود - به گونه‌ای آرمان‌ها و شعارهای انقلاب اسلامی را مطرح می‌کند که کمترین تعارض را با جنبش‌های سیاسی و مذهبی دیگر هم‌عصر خود ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، به گونه‌ای هویت انقلاب اسلامی را برساز می‌کند که با لایه‌های هویتی دیگر در جهان اسلام و در کشورهای غیرمسلمان و حتی در داخل کشورهای توسعه‌یافته، همسازی و همراهی برقرار کند.

دومین لایه هویتی در نظریه صدور انقلاب، هویت ایرانی است. هویت ایرانی در نظریه نهفته است، اما با برخی نشانه‌ها قابل شناسایی است. مهم‌ترین اندیشه ایرانی در نظریه صدور، دیدگاه ثنویت است که خود را در قالب انواع قطب‌بندی‌های دوگانه نشان می‌دهد. اتخاذ رویکرد مسالمت‌جویانه و فرهنگی نظریه نیز در ادامه سنت سیاست خارجی ایران در یکصد سال منتهی به انقلاب اسلامی است. گرایش ایران به داشتن نگاهی جهانی به سیاست خارجی نیز مبتنی بر پیشینه امپراطوری‌های بزرگ در ایران باستان است (فولر، ۱۳۸۷: ۲۷۷). نکته مهم در مورد سلسله‌مراتب هویتی نظریه صدور، ترکیب لایه‌های هویتی اسلامی و ایرانی و شکل‌گیری لایه هویتی اسلام ایرانی است. این لایه هویتی، به لحاظ تاریخی و اجتماعی به تلاش ایرانیان برای حفظ هویت خود پس از شکست نظامی در مقابل اسلام مربوط می‌شود (استوار، ۱۳۹۲: ۹۱-۸۳) و گونه متمایزی از اسلام سیاسی را در مقایسه با جنبش‌های اسلامی دیگر منطقه، پایه‌گذاری می‌کند.

در این نظریه، لایه «مدرن» اساساً غایب است. هم به لحاظ عدم کاربرد نشانه‌هایی مبنی بر پذیرش مقتضیات زندگی در دنیای مدرن و هم به لحاظ فقدان رابطه دوستانه یا حتی رقابتی با جهان غرب (به عنوان خاستگاه اصلی روزگار مدرن) در محتوای این نظریه، نمی‌توان پیوند مستقیمی بین این لایه هویتی با نظریه صدور برقرار کرد.

۱۰-۴. قابلیت‌های دکتربین

به لحاظ «ظرفیت‌سازی»، ورود هویت اسلامی به سلسله‌مراتب هویتی سیاست

خارجی ایران پس از عصر پهلوی، قابلیت شمول سیاست خارجی را گسترش می‌دهد. اگر پهلوی، سیاست خارجی را با دولایه تمدن غربی و تمدن ایران باستان، شکل می‌داد، جمهوری اسلامی با وارد کردن لایه هویتی اسلام، ظرفیت و مجموعه ابزارهای جدیدی را برای سیاست خارجی ایران فراهم کرد و آن‌گونه که گراهام فولر اشاره می‌کند، سیاست خارجی ایران را در جایگاه طبیعی خود قرار داد؛ جایگاهی که ایران از پایان عصر صفویه تا زمانه انقلاب اسلامی، از آن برخوردار نبود (نک: فولر، ۱۳۸۷: ۹۹ و ۳۰۶). تفرقه در صفوف اعراب نسبت به ایران و تلاش‌های جنگی‌اش علیه عراق، یک نمونه از ظرفیت‌سازی به‌شکل شکستن اتحادها و ائتلاف‌های محتمل علیه حاکمیت سیاسی در ایران بود (نک: احتشامی، ۱۳۷۸: ۷۸-۷۷). بی‌تردید، نظریه صدور انقلاب به‌لحاظ «سازواری و انطباق‌گرایی»، امکان تطبیق ایران را با روندهای جاری منطقه‌ای و بین‌المللی کاهش داد. قرار گرفتن ایالات متحده در جایگاه دشمن شماره یک و شروع دوران طولانی زیست سیاسی در شرایط تحریم برای ایران، برکنار ماندن از روند صلح خاورمیانه و فراتر از آن آغاز روند تقابل ایدئولوژیک و راهبردی ایران و اسرائیل، دوری از کشورهای محافظه‌کار حوزه جنوبی خلیج فارس، تشدید درگیری‌ها با عراق به‌عنوان اصلی‌ترین رقیب منطقه‌ای به‌صورت یک جنگ نظامی طولانی‌مدت، بروز شکاف در اوپک، تبدیل ایران به تهدیدی برای کشورهای آسیای مرکزی شوروی (پیش و پس از استقلال)، تفرقه در جامعه مسلمانان به‌صورت دوقطبی اسلام انقلابی در مقابل اسلام آمریکایی و در یک کلام، تبدیل ایران از یک کشور طرفدار نظم منطقه‌ای به یک کشور انقلابی و منشأ صدور ناامنی به کشورهای همسایه، همگی نشانه‌های کاهش سازواری و انطباق‌گرایی سیاست خارجی ایران برپایه نظریه صدور انقلاب است (هالیدی، ۲۰۰۱: ۱۹۰-۱۷۵). شیعه‌گرایی نهفته در نظریه صدور، یکی از عوامل مهم قرار گرفتن ایران در شرایط انزوا بود. یک دولت شیعه انقلابی فارس‌تبار در مقابل جمعی از همسایگان عرب و غیرعرب سنی‌مذهب. بااین‌حال، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را می‌توان نخستین موج برخاسته اسلام‌گرایی در خاورمیانه و سرآغاز جنبش احیاءگری اسلامی در این منطقه دانست. نیروی اولیه این انقلاب، بی‌درنگ و تقریباً به‌طور هم‌زمان، در مصر، عراق و به‌فاصله اندکی در بحرین،

افغانستان، لبنان، و کشمیر، جنبش‌های مشابهی را رقم زد که گرچه سبب انقلاب یا تغییر اساسی در حاکمیت این کشورها نشد، نیروی بالنده و روبه‌گسترش جدیدی را وارد عرصه معادلات سیاسی منطقه و جهان کرد.

به‌لحاظ «اعتبارسازی»، کاربرد نظریه صدور انقلاب در سیاست خارجی، با اینکه پذیرش ایران را در مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی با دشواری روبه‌رو کرد، زمینه نفوذ ایران و گفتمان انقلاب اسلامی را در بسیاری از جنبش‌های اسلامی منطقه، به‌ویژه در مناطق شیعه‌نشین جنوب لبنان، فراهم کرد.

به‌لحاظ قابلیت‌های «تبیین» و «پیش‌بینی»، نظریه صدور انقلاب به‌دلیل ماهیت ایدئولوژیک آن، قابلیت محدودی دارد. براساس این نظریه، سرنوشت قطعی نظام‌های سیاسی محافظه‌کار منطقه، سرنگونی توسط نیروهای اسلام‌گرا است؛ امری که عامل اصلی و قوام‌بخش دیدگاه تداوم جنگ با عراق، گسترش آن به داخل خاک عراق، و نیز چراغ راهنمای رابطه بین ایران با کشورهای حاشیه خلیج فارس بود.

از نظر «پایایی»، نقش زمینه و بستر تاریخی، بسیار تعیین‌کننده به‌نظر می‌رسد. توجه داشته باشیم که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و توسعه اولیه امواج آن در سطح منطقه، به‌شدت در پرتو بحران مشروعیت رژیم شاه در ایران و در پی آن، تزلزل نظام موازنه قوا در منطقه خاورمیانه بود. هم‌زمان، دو جنگ بزرگ، یکی در همسایگی ایران و دیگری به‌طور مستقیم علیه ایران درگرفت و تقریباً بسیاری از کشورهای منطقه با انواع بحران‌های کلاسیک دولت‌های در حال توسعه و نیز روند روبه‌رشد اسلام‌گرایی بنیادگرا روبه‌رو بودند. سلسله‌حوادث سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، از جمله گسترش روند جهانی شدن، ظهور جنبش‌های تروریستی در منطقه، اولویت پیدا کردن قدرت نرم، افزایش تضاد بین بنیادگرایی شیعی و سنی تا حد بروز جنگ‌های نیابتی و حضور نظامی مستقیم، گسترده و طولانی‌مدت ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، مبانی دکترین صدور انقلاب را به‌چالش می‌طلبد و ضرورت دگرگونی در نگرش ایران به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی را ایجاب می‌کرد.

از جنبه «روایی» نظریه نیز، انقلاب اسلامی، آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم به‌شمار می‌رفت و پس‌از آن دیگر نه انقلابی درگرفت و نه دگرگونی مشابهی روی

داد؛ بنابراین، توسعه روایت نظریه صدور درباره موضوعها و مکان‌های دیگر نیز امکان‌پذیر نیست.

۱۱-۴. کاربرد نظریه برای تفسیر کنش

در این بخش در پی یافتن پاسخی برای این پرسش هستیم که نظریه صدور انقلاب چگونه می‌تواند توجیه‌کننده و توضیح‌دهنده اقدامات سیاست خارجی باشد. به این منظور مسئله اشغال سفارت آمریکا از دیدگاه این نظریه بررسی شده است.

در آبان ۱۳۵۸، سفارت آمریکا در تهران به بهانه اعتراض به سفر شاه به آمریکا، توسط گروهی از دانشجویان و با هماهنگی با موسوی خوئینی‌ها، نماینده آیت‌الله خمینی در دانشگاه‌ها و سپس، موافقت ضمنی خود آیت‌الله، به اشغال درآمد (ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۴). این اقدام اعتراضی که قرار بود در مدت کوتاهی پایان یابد، با مداخله جریان تندرو شورای انقلاب، بیش از یک سال ادامه یافت. در ورای شعارهای ضدامپریالیستی دانشجویان اشغال‌کننده سفارت، و با استفاده از موقعیت، به تدریج برنامه‌ای توسط جناح تندرو طراحی شد که در مدت کمتر از دو سال، ابتدا سبب استعفای دولت موقت و سپس، کنار گذاشتن تمام عناصر میانه‌رو از شورای انقلاب و قوای سه‌گانه شد. مبنای طراحی این‌گونه بود که با هدف‌گیری آمریکا به عنوان دشمن اصلی (شیطان بزرگ) عقبه داخلی آن [به تعبیر رادیکال‌ها]، شامل جریان میانه‌رو حاضر در کادر رهبری کشور، منزوی شده و امکان هرگونه «سازش» و «بازگشت به گذشته» از بین می‌رود. صادق قطب‌زاده، وزیر امور خارجه وقت، در همین باره گفته بود: «... گروگان‌گیری بیش از آنکه به مسافرت شاه به آمریکا مربوط باشد، نتیجه نگرانی‌های جناح رادیکال و تندروهای مذهبی از نزدیکی دولت بازرگان به آمریکایی‌ها بوده است... دانشجویان اشغال‌کننده سفارت، برای برهم زدن روابط ایران و آمریکا و تضعیف حکومت بازرگان اقدام به آن کردند و انتظار نداشتند که بیش از چند روز بتوانند سفارت را نگه دارند» (باقی، ۱۳۷۶: ۲۹).

نظریه صدور انقلاب درباره اشغال سفارت آمریکا، حامل گزاره‌های صریح و ضمنی‌ای است که از لابه‌لای اظهارنظرها، بیانیه‌ها، و مصاحبه‌های گوناگون استخراج شده است. این گزاره‌ها را می‌توان در پنج مورد خلاصه کرد:

• سفارت امریکا، کانون توطئه علیه انقلاب اسلامی و به تعبیر اشغال‌کنندگان آن، «لانه جاسوسی» است. «... ما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خمینی... به منظور اعتراض به دسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوس امریکا در تهران را به تصرف درآورده‌ایم تا اعتراض خویش را به گوش جهانیان برسانیم» (اطلاعی شماره ۱ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، به نقل از: ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). انتشار گزینشی اسناد به دست آمده از سفارت، توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، که عوامل دولت موقت را نشانه گرفته بود، در راستای اثبات همین فرضیه انجام شد؛ بنابراین، اشغال سفارت، اقدامی «مشروع» تلقی شد. انتشار اسناد سبب تعقیب قضایی عباس/امیر/تنظام، معاون نخست‌وزیر دولت موقت شد. اسناد مشابهی نیز درباره ناصر میناچی، وزیر اطلاعات و جهانگردی، ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور آینده، سعادت‌ی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق و گروه فرقان که به دلیل ترورهایش در ابتدای انقلاب معروف شده بود، به دست آمد (ابتکار، ۱۳۷۹: ۱۵۵-۱۲۷). نکته مشترک درباره تمام این افراد، مخالفت و رقابتشان با جریان تندرو شورای انقلاب بود، ولی همچنان که هاشم صباغیان، از مقامات دولت موقت اشاره می‌کند، هیچ سندی درباره هیچ‌یک از روحانیون عضو شورای انقلاب که سابقه فعالیت طولانی در دوران انقلاب داشته و قاعدتاً مورد رصد سفارت امریکا قرار می‌گرفتند، منتشر نشد (ویژه‌نامه شرق، ۱۴/۸/۹۰: ۶). میلانی، هدف از انتشار سویه‌دار اسناد را بدنام کردن مخالفان ولایت فقیه و ایجاد ارتباط بین بحران گروگان‌گیری و منازعه جاری قدرت در ایران می‌داند (میلانی، ۱۳۸۱: ۳۱۲). در مورد اعضای سفارت که در بازداشت به سر می‌بردند، مسئله این‌گونه مطرح می‌شد که آن‌ها به اتهام جاسوسی بازداشت و نگهداری شده‌اند. نکته جالب اینکه از میان همین کارکنان، زنان و سیاهپوستان به دلایل انسان‌دوستانه، خیلی زود آزاد شدند و در واقع، مردان سفیدپوست امریکایی، نسبت به سایرین، جاسوس‌تر تلقی می‌شدند (ابتکار، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

• ایالات متحده به عنوان «سردمدار نظام استکباری» از «نظام وابسته شاه» در ایران حمایت کرده و می‌کند و چنانچه فرصتی پیدا کند، همانند کودتای ۲۸ مرداد، شاه را به قدرت باز می‌گرداند. پذیرفتن شاه در ایالات متحده در تابستان ۱۳۵۹،

نشانه وجود همین انگیزه در ایالات متحده است. «امریکا توقع دارد که شاه را ببرد به آنجا مشغول توطئه، پایگاهی هم اینجا برای توطئه درست کند و جوان‌های ما بنشینند و تماشا کنند؟!» (اطلاعیه آیت‌الله خمینی، ۵۸/۸/۱۴، به نقل از: ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۱۱۱؛ مقایسه کنید با: امیرارجمند، ۱۹۸۸: ۱۳۹).

• اشغال سفارت آمریکا [تسخیر لانه جاسوسی] آغاز انقلاب دوم در ایران است. اگر انقلاب اول (بهمن ۱۳۵۷) هدفی جز کنار زدن شاه به‌عنوان عامل امریکا-امپریالیسم نداشت، انقلاب دوم (آبان ۱۳۵۸) هدف اصلی شیطان بزرگ، ایالات متحده، را دنبال می‌کند. انقلاب دوم نسبت به انقلاب اول، به مراتب مهم‌تر است.

«... این‌ها خیال نکنند که همین‌طور گوش می‌کنیم که هر غلطی این‌ها می‌خواهند، بکنند. این‌طور نیست. مسئله باز انقلاب است. یک انقلاب زیادتر از انقلاب اول خواهد شد (اطلاعیه آیت‌الله خمینی، ۵۸/۸/۱۴، به نقل از: ستوده و کاویانی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).

• تسخیر لانه جاسوسی، اقدامی اعتراضی و مردمی است و ربطی به دولت مستقر ندارد.

در این مورد، یادآوری این نکته ضروری است که پس از اقدام امریکا برای رهایی گروگان‌ها (واقعه طبس)، گروگان‌ها با همکاری دولت به شهرهای مختلف اعزام شدند و توسط نگهبانان مسلح مراقبت می‌شدند. حتی سه تن از آن‌ها که به وزارت امور خارجه پناهنده شده بودند، در همان‌جا بازداشت و نگهداری می‌شدند. در ادامه، حل و فصل ماجرا به مذاکرات نمایندگان دولت با طرف امریکایی و حتی تصویب چارچوب توافق در مجلس شورای ملی وقت واگذار شد. می‌توان نتیجه گرفت که تعبیر مسئله به اقدام انقلابی تعدادی دانشجوی، به تدریج در فرایند ماجرا رنگ باخت و مرز بین اقدام مردمی و دولتی از بین رفت.

• پذیرش ارزش‌های حاکم بر نظام بین‌المللی، در پرتو انگیزه‌های انقلابی، در اولویت پایین‌تری قرار می‌گیرد. قواعد بین‌المللی زمانی پذیرفته شده است که در لوای آن، توطئه‌ای از سوی دشمن انجام نشود یا اینکه منافع طرف خودی، در استناد به آن باشد؛ چنان‌که در محکومیت واقعه طبس، به نقض حق حاکمیت ایران استناد شد.

۱۲-۴. قابلیت دکترین برای تحلیل بازخوردها و آثار مادی کنش

تسخیر لانه جاسوسی (اشغال سفارت امریکا) تا پایان دوره ریاست جمهوری کارتر (پاییز ۱۳۵۹) ادامه یافت. فشار سیاسی-دیپلماتیک ناشی از تحریم‌های اقتصادی و آغاز جنگ با عراق، و ترس از اقدام نظامی دولت جمهوریخواه امریکا، دولت انقلابی ایران را واداشت که برای حل و فصل مسئله به گونه‌ای آبرومند، اقدام کند. با میانجیگری دولت الجزایر، مذاکره‌هایی بین نمایندگان دو دولت در گرفت که به صدور بیانیه‌ای درباره نحوه حل و فصل ماجرا با نظارت دیوان داوری لاهه انجامید. در اقدامی نمادین، گروگان‌ها پیش از ورود ریگان به کاخ سفید آزاد شدند تا نشانه بی‌طرفی ایران بین جناح‌های قدرت در امریکا باشد.

اجرای بیانیه الجزایر، صرف‌نظر از نکته‌های حقوقی بسیار ظریف، برای مدتی طولانی مبنای حل و فصل اختلاف‌های حقوقی ایران و ایالات متحده بود. برخی از اختلاف‌ها، هنوز پس از گذشت نزدیک به چهل سال، حل و فصل نشده‌اند، اما نکته مهم در مورد ماجرای گروگان‌گیری، قرار گرفتن ایران در نظام تحریم ایالات متحده بود که در چهل سال بعدی، به گونه‌های مختلفی تداوم یافت و سیاست خارجی ایران را به سیاست «زیست در شرایط تحریم» تبدیل کرد. افزون‌براین، بحران گروگان‌ها، تأثیر بسیار منفی‌ای بر نگرش امریکایی‌ها در مورد اسلام و مسلمانان داشت و امنیت و ثبات منافع منطقه‌ای امریکا و منافع متحدین خاورمیانه‌ای‌اش را تهدید کرد (جرجیس، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

اقدام به اشغال سفارت امریکا و گروگان گرفتن اعضای آن به‌عنوان یک کنش سیاست داخلی، و درعین حال آثار مهم، تعیین‌کننده، و دائمی آن در حوزه سیاست خارجی، تا زمانی می‌تواند با اصول نظریه صدور انقلاب قابل تبیین باشد که واکنش‌های طرف مقابل و بازخوردهای این عمل انقلابی، موجودیت نظام سیاسی را به‌مخاطره نیفکنده باشد. چنانچه کنش سیاست خارجی مبتنی بر این نظریه، آثار منفی تعیین‌کننده‌ای بر موجودیت نظام سیاسی داشته باشد، آن‌گاه اصول، احکام، و گزاره‌های نظریه، کارایی خود را برای تحلیل وضعیت جدید و اقدام قابل‌انتظار در چارچوب این نظریه، از دست می‌دهند. همچنان‌که برای حل و فصل ماجرای گروگان‌گیری و مذاکرات بین دو دولت ایران و امریکا، دیگر به این مبانی رجوع نشد.

می‌توان نتیجه گرفت که پیگیری آرمان‌ها در چارچوب این نظریه (دکترین) به شدت تابع نسبت قدرت نظام سیاسی با جریان رقیب و دشمن است. هرگاه این نسبت به ضرر نظام سیاسی در ایران دگرگون شود، پیگیری آن می‌تواند متوقف شود یا به تعویق بیفتد. «حفظ نظام سیاسی» که به صورت عملی، خود را در حفظ نخبگان سیاسی حاکم و حفظ ارزش‌های اتکایی آن‌ها نشان می‌دهد، کد عملیاتی برای بازتعریف اهداف، مبانی، و تعیین جایگاه این نظریه، یا هر نظریه و دکترین دیگری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. این تحلیل را می‌توان به اقدامات عملی دیگر در سیاست خارجی و توان توجیهی و تبیینی نظریه صدور تسری داد. چنان‌که بر همین اساس می‌توان گرایش به ادامه جنگ با عراق پس از بازپس‌گیری خرمشهر در بهار ۱۳۶۱ و کشاندن جنگ به درون مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق در چارچوب عملیات نظامی رمضان را براساس نظریه صدور توضیح داد، ولی بی‌درنگ و در همین مورد، نمی‌توان شکست ایران در تأمین اهدافش، از جمله جلب همکاری شیعیان ساکن جنوب عراق را با همین نظریه تحلیل کرد. این دیدگاه می‌تواند فتوای آیت‌الله خمینی دربارهٔ *سلمان رشدی* را توضیح دهد، اما نمی‌تواند دربارهٔ سازش مقامات دولتی و کنار گذاشتن تدریجی آن از اولویت‌های سیاست خارجی کشور، دیدگاه قابل‌قبولی ارائه کند. تلاش دیپلماسی ایران برای تحقق شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» برپایهٔ این نظریه، قابل‌درک خواهد بود، ولی درعین حال، این نظریه قادر نیست پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران را پیش‌بینی و پس از وقوع، توضیح قابل‌قبولی در مورد آن ارائه کند.

ویژگی‌های اشاره‌شده، تا حدودی توضیح‌دهندهٔ نسبت رویداد (تاریخ) با نظریهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی هستند. دکترین‌ها در این سپهر سیاسی، بیش از آنکه در راستای ارائهٔ چارچوب‌های اقدامات آتی استفاده شوند، برای توضیح اقدامات انجام‌شدهٔ پیشین به‌کار می‌روند (رک: نمودار شماره ۳).

شاید یکی از دلایل این ویژگی، بار ایدئولوژیک این نظریه‌ها باشد که الزاماً ماهیتی جبرگرا پیدا می‌کند؛ بنابراین، هضم شرایط جدید و تجدید سازمان آن، اگر نگوئیم ناممکن، بسیار دشوار خواهد بود.

یکی دیگر از دلایل تأخر نظریه نسبت به رویداد را می‌توان در ماهیت

کلی، اینکه رویداد و نظریه، اگرچه اثر تعاملی دارند، نقش رویداد در شکل‌گیری ماهیت نظریه در مورد خاص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تعیین‌کننده‌تر به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

چنان‌که در مقدمه گفته شد، پرسش نخست پژوهش، چیستی دکترین صدور انقلاب است که در بخش پیشین به تفصیل بررسی شد. در این بخش، پرسش دوم را از منظر رویکرد سازه‌نگارانه مدرن بررسی می‌کنیم؛ این پرسش که «چگونه تاریخ (رویداد و ساختار حاصل از آن) نظریهٔ صدور انقلاب را «مشروط» می‌کند؟» پرسش دوم، ماهیت تبیینی دارد. تاریخ یا رویداد در اینجا آثار مادی، ذهنی، و بیناذهنی حاصل از کنش است که امری «ساختاری» و ناشی از تعاملات گوناگون بین بازیگران درگیر در رویداد (در اینجا ایران و ایالات متحده) است. منظور از مشروط شدن نظریه نیز این است که سطح جدید تعامل بازیگران، آثار مادی و ذهنی جدیدی بر جای می‌گذارد که خود در نظریه بازتاب می‌یابد و به‌صورت تغییر در سلسله‌مراتب هویتی برای افزایش تناسب و کاهش آثار منفی کنش بر کارگزار نمایان می‌شود.

برای پاسخ به این پرسش کلی، نخست باید ساختارهای بیناذهنی موجود در روابط ایران و ایالات متحده را در ابتدای شکل‌گیری حکومت انقلابی در ایران مطالعه کنیم.

دولت میانه‌رو بازرگان، ایالات متحده را در حد کشورهای اروپایی ارزیابی کرده و برای لغو و بازنگری در برخی از قراردادهای نظامی و اقتصادی تلاش می‌کند. می‌کوشد تا ملاحظات امنیتی این دولت را در نظر بگیرد و از تحریک آن خودداری کند. جریان مذهبی نیز سعی در کاهش تنش با ایالات متحده، دست‌کم تا زمان تثبیت حاکمیت سیاسی— دارد.

ایالات متحده نیز نظام جدید ایران را به رسمیت می‌شناسد و به ویژگی مذهبی آن برای مقابله با کمونیسم امیدوار است، اما در پی تقویت جریان میانه‌رو در آن است که بتواند موقعیت ایران را کماکان در اردوگاه غرب حفظ کند؛ به‌ویژه از

دست دادن ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰، نقطه ضعف مهمی برای دولت دموکرات به شمار می‌رود.

برای هر دو طرف، خاطره دولت ملی مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، یک ساختار ذهنی مشترک می‌سازد. برپایه این خاطره ذهنی، ایران برای امریکا هر لحظه در خطر غلتیدن به دامان کمونیسم ارزیابی می‌شود و ایالات متحده برای ایران، طرفدار رژیم شاه و عامل اصلی معضلات کشور در نظام پیشاانقلابی است که هرآینه می‌تواند با ضدانقلاب علیه انقلابیون ائتلاف کرده و وارد عمل شود.

کاهش سطح روابط اقتصادی و نظامی با ایالات متحده، گشایش دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین در تهران، قطع هرگونه روابط با اسرائیل، خروج ایران از پیمان سنتو، و... برای ایالات متحده، نشانه‌هایی از دوری ایران از رابطه دوستی است. حفظ مسیرهای ارتباطی با جریان‌های میانه‌روی مانند جبهه ملی، بنی صدر، قطب‌زاده، و... برای امریکایی‌ها، دریچه‌امیدی را باز نگه می‌دارد تا با فروکش کردن هیجان انقلاب، زمینه ترمیم روابط فراهم شود.

مجموعه رویدادها و تحولات یادشده، ساختاری از روابط ارادی دو طرف می‌سازد که دست‌کم دوستانه نیست، ولی به‌سوی دشمنی نیز میل ندارد. بروز یک حادثه در روابط دو کشور، ساختاری تصادفی از روابط خصمانه را رقم می‌زند. سفر شاه به ایالات متحده به‌منظور درمان، برای انقلابیون تندرو در ایران، تداعی‌کننده وقایع سال ۱۳۳۲ است.

اشغال سفارت امریکا، پس از مدت کوتاهی، به نقطه تعیین‌کننده‌ای در رابطه ایران و امریکا پس از انقلاب تبدیل می‌شود. زمانی که دانشجویان اشغال‌کننده سفارت، اعضای سفارت را به‌گروگان می‌گیرند، دولت موقت به‌عنوان نماینده جریان میانه‌رو استعفا می‌دهد و مشخص می‌شود که دولت جایگزین، قصدی برای پایان دادن به ماجرا ندارد.

به‌تدریج هویت جدیدی برای سیاست خارجی ایران تکوین پیدا می‌کند. حاکمیت در ایران با طرد جریان میانه‌رو و تأیید شعارهای اشغال‌کنندگان سفارت، از «انقلاب دوم» دم می‌زند؛ انقلابی به‌مراتب مهم‌تر از انقلاب نخست که علیه شیطان بزرگ (امریکا) رخ داد. تلاش‌ها برای معرفی انقلاب به‌عنوان یک انقلاب

ضدامریکایی، نوعی خاص‌گرایی را برای هویت سیاست خارجی رقم می‌زند. «خود» به‌عنوان یک کنشگر مسئولیت‌پذیر در مقابل امپریالیسم امریکا جلوه‌گر می‌شود. نماینده «امت اسلامی» و حتی «ملت‌های تحت ستم عالم» است و نه تنها «مردم ایران». هرگونه نزدیکی به «دیگری» به‌مثابه «سازش» و تخطی از آرمان‌های انقلاب به‌شمار می‌آید. «دیگری»، نماد جاسوسی و توطئه علیه انقلاب و مردم ایران نمایانده می‌شود و به‌همین دلیل، اقدام به تصرف سفارت امریکا، امری «مشروع» قلمداد می‌شود. هویت جدید سیاست خارجی به‌طور مشخص برپایه دشمنی با امریکا شکل می‌گیرد.

به‌لحاظ ذهنی، «منافع» بازیگر دولتی در مقابل هرآنچه منافع امریکاست، تعریف می‌شود. اگر امریکا مذاکره می‌خواهد، نه به مذاکره، اگر امریکا منافی در ایران و منطقه تعقیب می‌کند، منافع ایران در نقطه مقابل آن تعریف می‌شود.

به‌لحاظ عینی، به‌جای روابط دیپلماتیک در چارچوب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، روابط با گروه‌ها و جنبش‌های آزادیبخش در اولویت قرار می‌گیرد. روابط بین‌دولتی، جای خود را به روابط با ملت‌ها می‌دهد؛ نوعی از آنچه امروزه با عنوان «دیپلماسی عمومی» خوانده می‌شود. اگر امریکا دشمنی در سطح منطقه دارد، جمهوری اسلامی برای روابط سیاسی و اقتصادی با آن شتاب می‌کند. ائتلاف بین منافع عینی و ذهنی و بروز کنش‌های مغایر با هنجارهای حاکم بر نظام بین‌المللی به تدریج پایه‌های نظری صدور انقلاب را در ذهن و بیان آیت‌الله خمینی شکل می‌دهد و کنش غیرهنجارمند سیاست خارجی ایران، به‌وسیله همین مبانی نظری، توجیه می‌شود.

کنش سیاست خارجی ایران در پی اشغال سفارت ایالات متحده در ایران، به‌نوبه خود، موجب واکنش‌هایی می‌شود. ایالات متحده روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع و دیپلمات‌های ایرانی را اخراج می‌کند، اموال و دارایی‌های این کشور را در خاک خود توقیف می‌کند، روابط اقتصادی با ایران را قطع می‌کند، شدیدترین تحریم‌ها را علیه این کشور اعمال می‌کند، علیه ایران در مجامع بین‌المللی طرح دعوی می‌کند، و حتی برای رهایی گروگان‌ها دست به عملیات محرمانه نظامی می‌زند و ریگان، نامزد انتخاباتی جمهوریخواه امریکا، ایران را به حمله نظامی

مستقیم به محض ورود به کاخ سفید، تهدید می‌کند.

هم‌پیمانان امریکا در سطح منطقه نیز ایران را تهدیدی برای امنیت ملی خود ارزیابی می‌کنند و سطح روابط اقتصادی و سیاسی خود را به حداقل کاهش می‌دهند و ایران که به سبب ویژگی‌های ذاتی خود (شیعه بودن، غیرعرب بودن، ...) به گونه‌ای بالقوه، استعداد منزوی شدن در سطح منطقه را داراست، اینک به اندازه کافی از روندهای منطقه‌ای و بین‌المللی برکنار می‌ماند.

کودتای نوژه و حمله نظامی گسترده عراق به خاک ایران، رژیم انقلابی را به نقطه حساسی در سیاست خارجی خود می‌رساند؛ جایی که در سلسله مراتب منافع ملی، احترام به نفس جمعی در مقابل خودمختاری و بقای فیزیکی رنگ می‌بازد. کد عملیاتی برای رهبران نظام به صدا درمی‌آید. «در لحظه سرنوشت‌ساز کنونی»، «اتحاد دشمنان اسلام علیه انقلاب اسلامی»، و... برای تصمیم‌گیرندگان، واژگانی قابل فهم و معنادار تلقی می‌شوند. پرسش بسیار مهم «چگونه باید با دیگران رفتار کنیم؟» دوباره مطرح می‌شود و پاسخ، «تلاش برای ساخت هویت جمعی» است. در این راستا، بازنمایی «خود» به عنوان یک بازیگر مسئول بین‌المللی انجام می‌شود و «دیگری» که تا پیش از این «شیطان بزرگ» خوانده می‌شد، قابل مذاکره و توافق برداشت می‌شود. در چنین شرایطی، میزان سازگاری خود و دیگران افزایش پیدا می‌کند و منافع دولت بر حل و فصل سریع ماجرا قرار می‌گیرد. بر همین اساس، دولت ایران، مذاکرات فشرده‌ای را با طرف امریکایی برگزار می‌کند و تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری به توافق می‌رسد. گروگان‌ها پیش از ورود ریگان به کاخ سفید آزاد می‌شوند و در مجموع، کارگزار به سوی کاهش سایش با آثار عینی و ذهنی واکنش، گام برمی‌دارد.*

منابع

- ابتکار، معصومه (۱۳۷۹)، تسخیر، تهران: اطلاعات.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷)، زبان، گفتمان و سیاست خارجی، تهران: اختران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
- _____ (۱۳۸۹)، چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
- _____ (۱۳۹۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌ها، تهران: قومس
- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۲)، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: باز.
- استوار، مجید (۱۳۹۲)، انقلاب اسلامی و نبرد نمادها، تهران: نگاه معاصر.
- ایزدی، بیژن (۱۳۷۷)، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۶)، انقلاب و تنازع بقا، تهران: عروج.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۵)، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: آوای نور.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، سیاست خارجی، عرصه فقدان تصمیم و تدبیر، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جرجیس، فوآد، ای (۱۳۸۲)، امریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمدکمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۸۵)، تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- خمنی، روح‌الله (۱۳۶۲)، در جستجوی راه از کلام امام، دفتر پانزدهم، تهران: امیرکبیر.
- _____، صحیفه نور، ج ۱۱.

_____ صحیفه نور، ج ۱۲.

_____ صحیفه نور، ج ۱۷.

_____ صحیفه نور، ج ۱۸.

_____ صحیفه نور، ج ۲۱.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۴)، *تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: روزنامه ایران.

_____ (۱۳۸۷)، *چارچوبی مفهومی برای ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.

دهقانی فیروزآبادی و فیروزه دادفر (۱۳۸۹)، *الگوهای صدور انقلاب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دانشگاه امام صادق.

رضائی، روح‌الله (۱۳۸۰)، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نی.

رضائی، روح‌الله (۱۳۷۸)، «*صدور انقلاب ایران: سیاست‌ها، اهداف، و ابزار*»، ترجمه ایرج یغمایی، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، شماره ۲.

روزنامه اطلاعات، ۶۷/۴/۲۹.

ستوده، امیررضا؛ کاویانی، حمید (۱۳۷۹)، *بحران ۴۴۴ روزه در تهران*، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.

عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳)، *فقه سیاسی*، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

فلاح‌نژاد، علی (۱۳۸۴)، *سیاست صدور انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

فولر، گراهام (۱۳۸۷)، *قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس منخبر، تهران: مرکز.

کجویان، حسین (۱۳۸۴)، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران*، تهران: نشر نی.

لاریجانی، محمدجواد (۱۳۶۹)، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.

متقی، ابراهیم؛ پوستین‌چی، زهره (۱۳۹۰)، *الگو و روند در سیاست خارجی ایران*، قم: دانشگاه مفید.

منصوری، جواد (۱۳۶۵)، *نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: امیرکبیر.

میلانی، محسن (۱۳۸۳)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی: از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، چاپ دوم، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.

ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

ویژه‌نامه روزنامه شرق، ۹۰/۸/۱۴.

Ansari, A. (2012), *The Politics of Nationalism in Modern Iran*, Newyork: Cambridge university Press.

Esposito, John, L and R.k.Ramazani (eds) (2001), *Iran at the ctoosroads*,

palgrave.

halliday, fred (1999), *Revolution and Worldpolitics*, Mcmillan press ltd.

holliday, s (2011), *Defining Iran : Politics of Resistance*, Farnham, Ashgate.

Houghton, David Patrick, (eds) (2001), *Us Foreign Policy and Iran Hostage Crisis*, Cambridge University Press.

Hunter, s (2014), *Iran Divided: The Historical Roots of Iranian Debates on Identity, Cultured and Governanance in The twenty-first Century*, London: Rowman and littlefiled.

Laclau, E (1990), *New Reflection on the Revolution of Our Time*, London: verso.

Maloney, s (2008), *Iran's Long Reach: Iran as a Pivotal State in the Muslim World*, Washington Dc, United States Institute of Peace Press.

Mousavian, Seyed Hossein, Shahriar Shahid sales (2014), *Iran and the United States*, Bloomsbury Publications Inc.

Ramazani, R.K (1985), *Independence without Freedom*, University of Virginia press.

Reus-smith, c. (2005), "Constructivism", in: Burchill, s, a, Linklater, R, Donnelly, ...(eds), *Theories of International Relations*, Newyork: Palgrave.

Hinnesbusch.R and Ehteshami. A (eds) (2002), *The Foreign Policies of Middle East Studies*, Boulder: lyne Rienner Publications.

Saleh, A (2013), *Ethnic Identity and the State in Iran*, Newyork: palgrave, Mcmillan.

Akbarzade, Shahram and Barrys, James (2016), "State Identity in Iranian Foreign Policy", *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. 43, No.4.

Karimi fard, hossein (2012), "Constructivism, National Identity and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Asian Social Science*, Vol.8, No.2.

Milani,M (1993), "The Evaluation of the Iranian Presidency from Banisadr to Rafsanjani", *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol.20, No.1.

Mohammadnia, Mahdi (2011), "A Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy", *International Journal of Business and Social Science*, Vol. 2, No.4.

wend't, A (1992), "What State Make of it: The Social Construction of Power Politics", *International-Organizations*, Vol. 46, No. 2.